

BP
320
.m35
v.26

مجموعه آثار قلم اعلی

BAHA' WORLD CENTRE
LIBRARY

۲۶

این مجموعه با اجازه مسئول دفتر روحانی ملی ایران
شهید آلاء الزکاة بنماداد محدود بنظر حفظ تکثیر
شده است و برای از انتشارات معصومه البری نی باشد

شماره ۱۳۳۰

[illegible]

از بیم دستار ایستاد استراحت بخیل و هو القصار یا مرکب یا شکر و حیل
اینکه مبارزه با دست معلوم هر قوم باشند همچنین در آنرا که صحت
دیده اند بلی یا بد و اذیتا سلبان اند عالم را بد که او را که در
الروح الهی طلب انفسه بود یا منع ذلک الی بین مقصود
معلوم که تدریسان صحت استیضاح علیا استیضاح شد قرار بر ملا
یا بعد حاضر آنطور از برای اصلاح عالم الفی اعمام آمده گفتا
بگو زبان که در هر جسم و کل احیاناً بوی از فیه که کشنده و بد
نیستیم و استیضاح کامل از این مریض و ظاهر شود و شفا یا به
بیکسانی و دیگر بخیل و سایر تدریسان مبارک شنیده شد وقت مرده
مراست که در نفس حق وارد شود و در مظلوم او بی حقیقت از آنکه
مرود که امثال این زبان در هر جسم استیضاح شد و نفس که در
الروح الهی استیضاح طریقی ظاهر شود و میان چیزی معارضه
نمود که هم ایشان را رخ شوند و هم همین سلیطن استیضاح میانی حق
چنانکه بر این که محروم کفر و جناب نفس که امویه فرمایند
که غیر اصلاح کل است اگر رضی شوند یا نه که در حضور افشا شد
حق را به نصرت نایب و اعانت فرمایند و این نصرت است
با سبب ظاهر و معانی بود و در دست بل صحت حدیث
از حضرت باری علی جلال و کرم است نعماء و احاطه فضل و کرمه

بود رسید عین الکل بود قوی و غلبه معنی بود معتدل چه که
 بکر خصم و مرتزق بود و بنو جنش نمود انکه مبار و برادر کمره
 دست نظم جناب نایب علیه السلام که گفت قدم فرموده
 همچنین عاتق شوق و اشتیاق محبت و در او احتمال طمان را بار
 سده در محالی و شجر و غرسه طوبی جمیع صفت اندک
 شب نیم شهر مالک رمضان دو ساعت از آن گذشت به بشارت
 خضر شرف و با صفاء محبوب عالم طاهر قوله تبارک و تعالی
 یا زین العابدین یا زین العابدین یا زین العابدین یا زین العابدین
 مظلوم حاضر و آنچه بار آورده ای ای الهی و خضر بیانی عرض نمودی
 شنیده شد جناب امامی که بر علیه جهانی زمین معبود است
 کمال محبت و خدمت قیام فرموده اند کانه و در عرف انقطاع نماز
 به فی ایام الله العزیز چه کمال محبت و ادب الی فی حق بازر و به
 متوجه و ناچار چه چند رکعت لعمری الله قسم من محلی الی الله
 اصبر ان تکمل بولایت حق الامین اما بعد ایا علی علیه السلام
 و اما در فی ذلک الا بامضا من چند با هم انما انشاء الله
 بفضل الله و فی حق من سبک با حکمت الهی از نماز بانای الراح شستی آن
 رکعت بولایت حق العزیز که تحت کمان عازمی و آوینا تحت قبا

فضل الهی و اما در فی انوار و انوار فضل الهی و اما در فی انوار
 و در انما زین العابدین علیه السلام و انوار فضل الهی و اما در فی انوار
 که شکر بتی القیام الی الامام و فی الکل بود میل فرموده که
 عیسی را در سبیل و دست بیکار که شسته اند ایشان بنیاست
 خضر و انکه خاتمه جمیع عالم عباد و بنیاید آنچه از برای ایشان شده
 و کمن ابراهیم ان فرموده بپایه را که ان رکعت بقول الحق و یلمع
 مرشد و اما در و بعد از تحلیلی الی صلواته و تعظیم انتی
 اختتام فی حق طلاله الی الی است ابراهیم بنیاست انقطاع
 از افق سما و از ادب کبری و عافیه و بعد از عرض کرد ایشان عمل ایشان در
 ساعت اندک در سعاد شست نماز شد آنچه کاین عباد که در شش
 عافیه و تا صلاست آنچه در نظر ماند عرض شد آنچه تصدیق
 بمقامی رسید اند که از ذکر تا حجت با جمیع قزاقی
 و ایا سبک من علی الاضواء حق من محرم و در شرف خزان شیب
 کمترین معرض نفسی مثل بیانی که بایر بر آنچه که شهادت و در انحال
 و توبه و خدمت او و تحقیق این انخابات خضر و الله است
 که در باره ایشان شده و ای رت زده شکل الاحوال انوار
 علی ما یرضع بر امر که تم نوره بانوار خاتم و فضل که محبت نفسی

به وجه و عوارض و افکار و خلقیات آنکه است مقتضای تدبیر خدای
 قبل از وقوع مذکور و بموجب کرم جناب میسر آمده است و عذر میسر آمده
 الاینتی نوشتند اند بعد از عرض و راحت اند کسب بخیر و شرف
 مقرر بود و بطریق قبول تا رسد و باقی را بعد از توفیق قبول بخیر و شرف
 غایت فرمودند و در این باب لوحی از رسد و شفقت نازل شد
 این بعد ارسال شد و حال چون مجدداً ایشان باین امر قیام نمود
 و انجیریم بسته عای قبول کرد و اندک آنجا میسر آمده اند
 مقبول با اثر کلمه اعلی تا سر کمال بر نیاید و کلامی باینکه
 با خدای عز و جل باشد که در این توفیق نازل از قبل ارسال شد
 انشاء الله رسیده و خطه نمایانند و مستحق برادر کرم جناب
 و علی حیدر علی بن ابی طالب و این لوح رسیده مع و توفیق و حصول
 در هیچ احوال غایت است و شفقت و کلمات عایش متوجه
 او ایابوده و هست او ایانیکه لایحیون چشم متواتر لایحیون
 و لا قهر و لا انصاف الا بامر و از خود غایت و فضل و کرم و شرف
 در کتب نقل نموده و هست در کتب معتبره که این داده و دیده
 و همچنین از شیاطین و طغیان و امیرین و انجیریم فرموده داشته خطاب
 مذکور را داده نموده و اندک باینکه خود را بختی و اندک را نمایند

بعد از عرض فرمودند این توفیق حاصل است چنانچه از اول نقل شده
 هست و با و اندک شرف چه که در ایام خدمت حق جل و علا و شرف
 شریف و در وقت اراده تصرف شود و خود امر بنابر حضرت
 میبینیم خدمت او خداوند و دوستی او با شما و اولاد او با شما
 از او ای حق و و انجیریم و خصوصاً در باره او از رسد و غایت ناکلی
 و انجیریم و ادایا و انجیریم است و عذر میسر آمده است و خطه
 و الا در باره او انجیریم است کفایت شد و استی چون توفیق و شرف
 نفس بخیر و توفیق و انجیریم و رسد از رسد و انجیریم و خطه
 اسباب بر پا نه شد و شد بقا و من فی التوفیق و انجیریم و رسد
 و انجیریم و انجیریم و انجیریم و انجیریم و انجیریم و انجیریم
 الیه و اندک و انجیریم و انجیریم و انجیریم و انجیریم و انجیریم
 فی امر الله رب العالمین - خ اوم خیر و صفای الیه که رسد
 (هو الله)

با بموجب فرموده اسانک شایسته که در توفیق کتب شایسته
 شایان و توفیق و رسد و انجیریم و انجیریم و انجیریم و انجیریم
 و در رسد و رسد است انجیریم و رسد و رسد و رسد و رسد
 او ایابوده و رسد و رسد و رسد و رسد و رسد و رسد
 و رسد و رسد و رسد و رسد و رسد و رسد و رسد و رسد
 و رسد و رسد و رسد و رسد و رسد و رسد و رسد و رسد

[illegible]

هو الله تعالى ان شاء الله تعالى
 واما في رسال منتهى . در بیان احوال حقانیه و توفیق مسیح علیه السلام فی احوال
 فرایه و احوال عراضی . عرض می نماید که این احوال که در کتاب مذکور
 است و احوال انسانی را در کتاب مذکور . در بیان احوال عراضی و احوال
 آلهی و احوال جنس فرشتگان است . و اما در کتاب مذکور . در بیان احوال
 و در بیان عراضی و احوال عراضی و احوال عراضی و احوال عراضی
 عارضیت می شود . و آنچه در مورد عارضیت عرض نمود . آنرا که احوال عراضی
 با متناظره و کنونی بعد معانی است . با امر آلهی . آنکه در کتاب مذکور
 علی حضرت که نظیر علی علی است . در کتاب مذکور . در بیان

محبوب کرم . جناب امین علیه السلام . و احوال عراضی و احوال عراضی
 هو الله تعالى ان شاء الله تعالى

در خصوص و احوال عراضی و احوال عراضی و احوال عراضی
 عارضیت می شود . و آنچه در مورد عارضیت عرض نمود . آنرا که احوال عراضی
 با متناظره و کنونی بعد معانی است . با امر آلهی . آنکه در کتاب مذکور
 علی حضرت که نظیر علی علی است . در کتاب مذکور . در بیان

در بیان احوال عراضی و احوال عراضی و احوال عراضی
 عارضیت می شود . و آنچه در مورد عارضیت عرض نمود . آنرا که احوال عراضی
 با متناظره و کنونی بعد معانی است . با امر آلهی . آنکه در کتاب مذکور
 علی حضرت که نظیر علی علی است . در کتاب مذکور . در بیان

در بیان احوال عراضی و احوال عراضی و احوال عراضی
 عارضیت می شود . و آنچه در مورد عارضیت عرض نمود . آنرا که احوال عراضی
 با متناظره و کنونی بعد معانی است . با امر آلهی . آنکه در کتاب مذکور
 علی حضرت که نظیر علی علی است . در کتاب مذکور . در بیان

در بیان احوال عراضی و احوال عراضی و احوال عراضی
 عارضیت می شود . و آنچه در مورد عارضیت عرض نمود . آنرا که احوال عراضی
 با متناظره و کنونی بعد معانی است . با امر آلهی . آنکه در کتاب مذکور
 علی حضرت که نظیر علی علی است . در کتاب مذکور . در بیان

و اگر کسی از جماعتی گرت بیان آید و درسان مظلوم جار میشد
 و نه بکند تا ترشدی بخدمت و آزادی از حدودات ملامتیه لذل
 قلم علی شهادت داده و بر خدمت و محبت و اقبال آنجناب
 در آنجناب جید قبل علی علبهائی عمر است برود حق با تو بود
 چکه نتواند و نه کشتی و درین هم بظرف غیب فیا یکمین است غنا
 تر از فقرت غاضع چکه هرست بجز راجع است از حق مبطلا لذل
 از آنرا تر فغان و استقامت و تابانی هر نفسی یکبار از حق و شرف
 و روح و ایمان حقوق الله و اولاد الله و اخذ غایب و الا آن کج
 حواله حق تعالی نظر ما از که از هر حق تعالی
 ما تنها انکاسل تم الغفر الی الله و الله جل و علا
 قوت و ارض طایفه و جایزه فاجعل بآکام فیما کما یام
 الود فی السبستان از قبل و آن تر جبهه مقصود داده
 شد و دل و چهره شطرنج الله و هر چه می آید و چه تر جیه
 توجه به انکاسات الی الله منکر الایات مظهر الایات
 و سنان آن ارض را تحبیر می آید که با هر چه
 نفیص هر نفس و بین انکاس خود را با هر چه
 خط نامید خناس عالم و در سوس شغل

کنید شاید با مات قبل تجدید نشود و عبا و چادر و غیره
 چنانکه گفته و هزار و دویست است یا امام و یا وافی
 گفت و بالاخر بکفیر تشبیه نمودند که بکفرش هزار امام
 علی می گشت آفت همه و افعالهم و افعالهم قدر آنجا مال آنجا
 و بود و الا ضرب من الاضراب استحقاق
 حضرت ارض ک و در و کمال محبت و سلامتی بعد از شرف
 کعبه بطواف غیب مکتوبان فائز شد و بنیالهم و غیره
 و و محاسن و حمد و ان عظمت که در ذکر تحبیر و افزوده
 هر یک فائز شده آنچه که در کتب الهی از حق تعالی مذکور و مبطور
 فانی از برای هر یک توفیق و توفیق می طلب که حفظ آنچه عبادت
 شده ان از دنیا الرحمن هو الذی لا یفوت الفیض و انما
 و باره جناب و علیه بها الله و عبادت هر قوم و است
 و چه موقوف بوده و همیشه امید است از ایشان ظاهر شود و آنچه که
 بکفرش و کتاب الهی مخلد ماند مخصوص ملایمین که در
 الله منکر و ذکر ایشان لذل عظمت جاری المصطفی تا
 و بیاد و بکفر و ذکر العال و ما عند الله طوبی برای آنکه
 در این یوم بیخ بطل از غایت عزیز شده و ما از بجز معانی

[illegible]

قولنامه که قاضی با حقاریا اگر کسی چیزی را بر قلم علی قاضی نوشته و در آن
دری از مظلوم مذکور و در الواح ذکر شده آنچه که عرفاناً و متضخ است
مقام خود را بنویسد و با حقاری علی قاضی حفظ نماید چنانکه این
داد و با حقاری علی قاضی و در اوضاعی سالی و چاه و سبیل
آنها را از احوال کشیده اند و اندک اندک نوشته اند که محمد بن علی قاضی
فک جسته اند یا حضرت با حقاری علی قاضی و با صاحب قلم دست و پیر
خلاق نماید تا با قاضی حقاری قاضی در امر و در عزم الله است
خیر و ذکر و موجود و خدا ما را از هر من لای القدر علی قاضی
بیت را بگویم نماید شاید عمار و عمار و در احمد و سبیل نام
نموده و نام کسی بجا آورده و در سبیل نام و وطن و قلم نماید آنچه

[illegible]

وَرَأَى الْكَافِرِينَ هَٰؤُلَاءِ عَلَىٰ عَنَاقِهِمْ عَلَىٰ عِصْيَانِهِمْ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
فَوَاقِلْهُمْ فَانقَلَبَتْ عَصْفُهُ وَجُنُودُ عَزَّ

قبل از رسال برینا مکتبه آخری و نامزد دیگر آنحضرت بجهت بیگانه شدن
و داد و ستد آنحضرت و آخری غره ریح الاوله که چشم چنگل عالی
از دست قامت و خدمت و اقبال و توجیه آنحضرت بود
و آنحضرت قوم شریف و بیاد است از سرش شد و قولش را که
آنطق با کلین بنایا من موافقت و خدمت و هیچ نامها
و کرده و شان آتی است قامت ایشان و توجیه ایشان از انهم
از آن حج و آرد و قاص و قاص که و جعفر کر و
اوش و دشمن و یا و سایر جهات آمده و حق جل جلاله
از جانب علی ایشان را بر حلقه زبانه اند و هر کرم است
و آنکه در باره جناب لایمیز از حد است و جناب لایمیز از حلقه
علیه با جهاد است و مردم و دشمن و همچنین مراتب استقامت و محبت
و اتفاق ایشان را ذکر نموده تمام و راحت است از سرش علی نبوت
اصفا و آنکه اسما فائز قوله تبارک و تعالی و
یا علی الله میسر کتاب من لایمن لدی الظالم و کان فیه لکلمه کرنا

بکریمه علی بنی شتم عرف بیان الرحمن فی الامکان تعالی فلج
و لعل ما را و از امر ص... و حلقه مقدس و القدر طوبی النفس تمام
علی بنی است از امر است العالمین از من لایمیز و فی انفسهم
و اصحاب ائمه التي تملک کر با من سما و شتم العالمین
ان الذين انفقوا فی سبیل الله و قوامه اثم و انک عباد و کریم
من کل من یبید یبید ذلک کل صادق علیهم یا علامه کل حسین
قد غار اسبک باصفاء و انزل لک فی الله ح اعظم طوبی
لک و من لایمیز و فی کتاب الله العظیم
و یو قلم و میدکما بجهت و سبیلان و نزل علیک من سما و انفسهم
بر کرم عینه و هو یفحق نعم الکرم ایها علی کل عینه
سجده تقد لک فی الیوم الیوم انتهی رشحاح کبریا
و سین علیه با جهاد است از حد است فضل و قدرت او است
حطامه با جهاد و از صفای و سبید بهر که بخوابد لایمیز
یفعل من القدر الحار ایضا البهائم و الکعبه و انک حکیم علی
کل مقبلات و رخ قائم مستقیم
خ آدم فی اسراج اثانی

موفق مله الله هو الشوق الكريم اين قدر عرض ميشود كه چنين عمل جلاله
امري است و خود او ريت و جرائي مسدود علي معلوم و واضح است
و شش پشت گرفته بود و سايه كثرى از اهل عالم بيايد غضب
كر قرار ميشد از حق جل جلاله كثرش قدوس و شمس اعظم عالم بيايد
فرمايد بر صدق و عدل انصاف است مستعد و اوست توانا
اينكه هر قوم باشد بجناب و شمس عليه بها الله چهار تومان داده اند
و چنين به صاحب زن ارض سمس عليه بها الله نوزده قران مثال
آن بعد عرض در ساعت امتحان كسل فرمودند آنچه در
آنمي داده شود و بجهت بعضي است و از اهل زن او باشد بقدر مقدور
در اعانت اصحاب كوتاهي ننمايد كاشم عرض نوزده قران
نوزده تومان داده ميشد آنهي مع آنكه انجوب نواز از اوصال اينا
از اهل كاه مقلد است مع ذلك از اهل فقر آن ارضي نظر حق
چنين جلاله را ميشد و محبوب الله بقدر قوه ملاحظه احوال كرميه
الله رسيد و به او انعام از كرم و از اهل فقر اعلی و كراهي اياي فقر
و اياي كراهي نماند و تقابل
يا است اياي نفاي مظلوم را بمانان پارس ميشدند و فلكه
كله ابي الوجب ذكر يده بنيات مخصوصه نماز نظر حكمت ساي

ستر نموده و حق مقتضيات مكنش عمل مي فرمايد چنين نكته
امر فرموده و فلكه در حق كمر كراهت با ايجاب نشود
او رايش را ذكر نموده و بنمايد بناب امين عليه بها اي
ذكر شده اند و از مظلوم مخصوص كل خات طليعه و نسل الله
ان يديكم على حجت و يرضي و يقر كرم اليه بحسب كرم اهل الدين طاروا
في جوارحه و سمعوا نداءه و اقبلوا اليه و قاموا اليه باب خلعت
و انفقوا الدماء في سبيله ايشه را با او اياي فقر و اياي ايجاب با جري
في حكم من قلى في ذل القمام العرايب مع الذي سعى بالجنون
بما اكتسب اياي الفاطمين اليها من لدا عليك و على الذين
و انهم اعاد القوم مستوحشون اليه و القوم استي آنكه در باره
از حضرت شيد عليه بها الله قوم رفته عرض شد و در
الله ساي بشر قبول نماز كشت و ذكر هر يك از اهل حكمت
جاري طوبى از بركت شمسيك بر ايفاق نموده شدند و بقدر قوه
في سبيل الله صرف نموده و بنمايد آنحضرت گل ابارت و بنمايد
حضرت كبري از حق متالي شاه را با ايام نمانان سائل كه مشتقين را نماند
فرمايد بر ايجاب آنحضرت قبول نموده اند از هو الموده الغفر الرحيم
و اياي ليله مسبار كراهت ايجاب طليعه اياي طوبى كراهت

یا این از جناب آفتاب علیه جهانی این کرمه ذکر می نمودی نصیب
و تا ذکرش فرمایم و از حق جل جلاله از برای من بطلبم آنچه که در
اجری و ذکرش سرایت یا آفتاب و آفتاب میفرماید
و دنیا فانیست و هر چه غیر از حق است و فانیست و دنیا فانیست
آفتاب فانیست و آنچه که ذکرش در ملکوت الهی مذکور است
اعتراف علی را خطفا و کبیر آفتاب بود و کار که میارید یا سید از فضل
نمودی عیادت فرمودی از شمال او پامین بقا ترکشادی و از
سپیل صبح قوم صراط مستقیم و یا طبیعت هدایت فرمودی و یا
شکوه و ناراحتی را بر نیاید و معاد و شمس از تو بطلبم از مطلق
رحمت رحمانیت محرم و مفرمانی و یا قداست حکم فانی توئی
شما توئی توانا استی اینانی هم خدمت ایشان بپر
میباشد و از حق جل جلاله بطلبم از حق آنچه که در حدیث است
او شمس علیه فرماید و از ذکر شرابان که در شراب میجات با خطی انداید
لیکون منه لایحی و دام ملک و ملکوت ای که ذکرش در دعای
جناب عالمی سید نصیر الله علیه و آله است و والد و حرم
ایشان در قدس عتد و محضر و عتد علیه و آله باشد و الله را نموند
و چنین ذکر می نماید و خدمتها و خدایا ای ایشا ز امر قوم و پیششد

علی در ریاست است و رسول علی عرض شد و مخصوص هر یک از
شده آنچه که این عجب از احسان عاجز و نامحضر است آنچه
در خصلت احسانه و شفا شده من عیب دان بگو و بعضی
با نظم و نثر و یا در اشعار و یا در وصف و یا در ذکر و یا
فی آنچه نفوس مذکوره فانی شدند با آنچه خلق عالم از آن میروند
الامر شایسته و بگو در باب امرش العظیم خدمت هر یک تکبیر
و سلام میسرانم از محلات عجب روحانی جناب عی سید نصیر الله
علیه و آله و عیادت که فی الحقیقه عیب راحت ابدی و عیادت
از ربان ظاهر مشهود و عیادت که در شان رسالت اقدس بوده
و هست و بیاله و مرئیه و ای که در جناب حکیم رحمان و در ایشان
و در چنین خدایا فانی شوند و بودند بعد از عرض نام کرستی رب
ایحیات عالمی نازل قوله تبارک و تعالی یا ای که
از حق جل جلاله هر یک و از کرمه و کبریا و ای که عالم و ای که اتفاق جنود
الکائنات منور گردد و ضیف و فیضای فقه و اعتراف بحیث و
اتحاد و میل شود آنچه سبب تهذیب نفوس و اصلاح
عالم و علو و سمو اهم بود و ذکر نمودیم و از حق بطلبم که از حق

از نام و در زمره ای پس ایشان نازل شد. و اگر این باشد ان همه در آن نازل
 نازل از حق میگوید بر ما نازل فرماید چه چیز اگر بنایان و فرشتگان
 و امثال آنها پس از آنکه بر ما نازل فرماید و بعد از آنکه
 این آیات مخصوص است با نازل قولی است و در کتاب ما آیتانی که در
 مظلومین است و در حق است و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 و آیتانی که در کتاب ما است و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 عطا و بریم الکرم خداوند است که در حق است و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 القدر ایها علیک اعلی القدر و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 الحکم استی و آنکه در کتاب ما است و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 منور شد. انظار و نایب نسبت با نازل شده و منور شد و فرموده
 از آل نام و در دست قیام فرموده و نشاء الله آخر الامم هم باشی علی کرم
 بجز فضل شمس و بذل غایت شمس و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 مستند و مخصوص مظلومان و فرموده و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 با او و در دست نازل شد و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 استی و آنکه در کتاب ما است و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 این آیات نازل قولی است و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 با علی کرم و در کتاب ما آیتانی که در حق است و در کتاب ما آیتانی که در حق است

به متوجه از حق میگوید بر ما نازل فرماید و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 و در کتاب ما آیتانی که در حق است و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 میگوید و در کتاب ما آیتانی که در حق است و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 عطا و بریم الکرم خداوند است که در حق است و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 القدر ایها علیک اعلی القدر و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 الحکم استی و آنکه در کتاب ما است و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 منور شد. انظار و نایب نسبت با نازل شده و منور شد و فرموده
 از آل نام و در دست قیام فرموده و نشاء الله آخر الامم هم باشی علی کرم
 بجز فضل شمس و بذل غایت شمس و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 مستند و مخصوص مظلومان و فرموده و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 با او و در دست نازل شد و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 استی و آنکه در کتاب ما است و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 این آیات نازل قولی است و در کتاب ما آیتانی که در حق است
 با علی کرم و در کتاب ما آیتانی که در حق است و در کتاب ما آیتانی که در حق است

امواج بحر غایت را دیده و می دانند **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 در این صبح به حالتی با مضار برای حالتی فاکر گشته اند و ذکر و درود
 با دلیل از آن توبه یافت و را قبل و پس فرموده بودند همچنین ذکر
 جناب میزبان و جناب میزبان علیها ۶۶ و درستان انجلی هم
 بیاد الله را در این **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 در آن منزل این **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 یا این ملک بهائی **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 آن در آن **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 و محمد علی فانی در لوح این **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 شد آن **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 انجلی **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 بطور آنکه این **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 نازل شد آن **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 می که فانی فرماید و ذکر و توحید و غیره پس علیها بیاد الله را فرمودند
 بعد از این مساحت این **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
قلوبنا **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 قبل حسن از برای شما غایت بنموده از این میان این **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا

بکرش فانی فرموده آن **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 از ملک دم هم در مساحت **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 که ملکات و انجلی **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
ضمیمه در طریقی از برای استیلا
 و فرموده **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 ذکر این **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 این **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 بیاد الله را در این **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 و از نظر این **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 الوری ظاهر شد و معارف و **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 قدس **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 با آنکه این **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 انجلی **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 روی داد و یکی بعد از عرض **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 عالم با آنکه نازل شد و بر این **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 بیاد الله را در این **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 انجلی **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا
 عالم با آنکه نازل شد و بر این **ضمیمه** در طریقی از برای استیلا

[illegible]

از برای آنکه شبهاست صوفیانی اشارت مکنین و صوفیها و اهل خان
ایشان از الوضوء امکان منع نموده امروزه روز است قاضی
و روز مذمت جبهه نمایی که شاید فائز شود یا آنچه که می دانند مذکور و
کتاب مطهر البها و حکایت علی قلی بیست و ششم است
این فضل ظلم دان جبر و ستم را شبیه نمود و زیاده امار و زیاده
هشجاری را بر مصلوحان و نه قدرت کائنات آبا و اجداد و قبلین
موتدین و جلیسین بجز این عهد و مکتوب نیستند و تعجب بر اخصان
مشکلات شکسته است نسبت به فرق عرفان بشر است چون فطرت
و جنت سبقت یافت از آن صلا فرمود و این سبب بزرگ علت
خشم از برای ناگزیرین جلیسین و موتدین و الامقام خاک کجا
و روح پاک کجا چنانست چه مشابعت چه مشاکلت
معدوم صفر فیم و بار او پیش موجود جلیسین را از غیوب و ذکر غیبه
بنیفات نامتناهی فائز گشت مخصوص هر یک بجهت و از آن
جاری انعام و ثانی از حق بی طلب مذکورین و آری فزاید بر آنچه
امروزه مشایسته و پندیده است و اینکه ببار اولیای
نوی علیهم السلام از ذکر و امانت ذکر ننمودند و همچنین اگر

میشد که با حق تعالی نگرفتند کل مباحات امتیاز و منزلت حق
شد و هر یک بجز مصلحت و عالمان فائز و اشراف و اشراف
فصلین و اهل جلال و عظم و اله [مولا علی علیه السلام] و
پست آن اهل کبریا و عظم و جبر و اشراف و اشراف و اشراف
ای اهل حق و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف
که در آن اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف
گشت آنچه بی اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف
این اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف
زود است حکایت و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف
قبل و بعد از آنکه اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف
حق و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف
حق و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف
و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف
چندین اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف
حضرت و حید و اولیای حق علی السلام امروزه و اشراف و اشراف و اشراف
خاموش و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف
استقامت نمایند زود است اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف و اشراف

زبان غلبت اینجا علی الملک قوله جل جلاله لدی الوجدیة کورند
 از قرع اعلی و مخفیة مسطور است
 و ذکر نموده آیه شانه ای بی صاحب بسیار استخوان و مهرند و اما اثرها
 مریدان است باین آیه که در قوله جل جلاله هم قوله
 بنام و نامی یکتا یا اتمی حق جل جلاله است فضلش کل
 اعطاء نموده همچنین عیش صدای مرض میشود و کما یک جواب از
 کلامت پان چهل کلام است با کلام که با اتمی خبر نموده و بهال
 بکلامی دیگر یعنی عذبی طریقه شده و بسیار از خلق را به این سبب
 اعتقاد است که این باب اتفاق نموده است که بسیار بهال است که قدرت
 آنرا فرس نموده باید آب بحجت است قامت می شود و هم
 حق اندکی سر بر نه نموده اند قدر استخوان را با سلسله اگر جمیع عالم
 ادراک نمایند کل شغل شوند و با حق اعلی تو حیثانید جمیع احوال
 حقیق سر برانند کل امتداد سبقت نیده عمل بهال از آنرا فی کتاب مبینیت
 مینایم طریقه کلامین و العالمات استی
 ذکر خطاب می باشد پس علیه بهال اعتقاد نموده و هر دو ذکر ایشان حدیث
 از حدیث شریف استخوانه و اما اثرها در این سخن

قوله ذکر و جل پانیه بنی شقی من الا حق لا علی
 بر نفسی الیم بهر خان خاثر شده و ملکات با آن لدی الرحمن ذکر است
 جمیع عالم از برای یوم آخرت باشد و چون آنکه قوه خارج حق خطاب
 نموده که آن کفر محراب شاه کشت از آن کفر است بر سر و دست
 که بر نفسی است و است ظاهر و جوید کرده و برستی التسلط
 را در حق کمال هر دو است که کفری استخوان شود و برستی استخوان
 طوی از برای تفکیک یا بهجت استی عمل شد استخوان که طوت و قدرت
 و شکست است و شایه اشارت غذا و از آن کلام استخوان نموده و
 معانی محرم نداشت بر علی الیم فی سلاله ظاهر شود اثرش بسیار است
 و ملکات باقی و انکسار یا خضر القیبه بعد نایه ظاهر شود و به
 سزا و ابریم حق جل جلاله است قدیان جمیع باطن و چون باطن نفس
 ابریا هم بهال ملکات و علی باطنی مثال الذین خود هم شو که ابریین
 و باطنه هم ترقیه و مضمین است
 ذکر خطاب که صدق و تاسی برست و لا اله الا هم و
 استخوان علیهم بهال التسلط نموده و هر دو کلام و بهر نفس شده و
 مخصوص حرکت از آنکه آنچه که به امام استخوانی باقی پانیه است

لهم فضله الرحيم البها عيك وعلی من مکت علی الذین
 غاوزه ابناء القمام الفریق و ذکر علی کل کما الذی وجد عرف الظل
 و اقبل لی الذی عرف علی کل غافل و ذکر اخاه الذی سمی
 بوسی فی شهره یومتی التي یقت من التلیات و الاثرین و یوم
 اکمل ما یقت به ان من المباد و ما یثقی البهائم العزیز السب
 و ذکر کرم الایمن و ذکرنا تم شکو و ذکرکم الله العزیز

یا اهل الدال حب انما فرما بانصر الله نعم الله الذی
 فی سبیل و حل الله خبا بکماله فی شایه ان کان لنا کس فی حجاب
 مبین و ذکر عباد ای و ابالی بنک فی شهره بنای فی حب
 بوم الی الی الخالص بان الذی اخرج فی کتابین الیها علیهم
 و علی کل ثابت مستقیم

به کج هر شب ای بر خود و فائز بل فی آن و بهر تفسیری بکتابان
 قرین اکثری از دستان و منازل محافل خود مختلف و حق بی جلال
 در سخن معجزان و اوده و ظهور امور غیر خفیه لیلی ایام و ذکر اسباب
 مشغول و ذکر کیف اولانید تغییر اولانید بقول جناب
 شیخ معروف علیه رحمة الله و غفره انه

از دست و زبان که برای سزای منکش کشید و بایه قضا بآب
 حقیقت اگر جمیع عالم بدو ام مکت و ملکوت بشکرت صفای شریف
 قابل کجرف که از حق علی جاری میشد و نیستد اگر متناهی
 اتقی فلا یشره کل الخلق شرفه با آنچه بخانی نگردد و در هر حال که آن طلب
 فارسی بود و اگر چه مستطاب بری مجاب با حق شود و مقامات
 مستوره ظاهر و مودیه گردد

ایکبار واره جناب خان سرکار رس و علیه جأ الله و غایت مرقوم و شب
 و اگر کج و غرضین جناب گذاره و فرموده و عزت بکاف و به ملک
 قدم عرض شد و فی الجمله بسی پیش اید

یا اعیین کائنات مسکن زینت مسیح بری و هو العلیک فی الدال
 بر خست مرتبام فله و اذ فائز شد و بیکدی و ام ملک و ملکوت باقی و
 پایت داشت هر ذرا خیر و اخیوان و ضیف مدد و بیان انجیل مساکین
 علیا استانشه طوی لم یثب و به و عرف و تمام علی خدمت ام الله علیه
 و هر شبی از شب باشاوت و اوده و بر دای عهد و بیاق و ایضا ایضا
 غلبه است و انما کلمه من القام علیه علی من بعد امک لورایت
 و ذکر کرم فی شهره و بیاق و اخیوان و ضیف مدد و بیان انجیل مساکین
 المسیح الیها علیه علی کل صابر ثابت و شیخ آتقی
 فی انصاف و احب را لغات الیات و ایضا م اذ کرم و طریقال منتظر

و علی بن ابراهیم فرمود که ای فرزند من عالمین حقیر دیگر که در این
رو عانی بنای محطاط بر علیه بنی الله یعنی دستگیر رسیده باشد
که سبقت یافت و سرفانی بود چنانکه در قرآن مجید بیان شده است و اقبال غنی
شیرین و قیام بر سر استوار و جلاله شاد و بختی استوار و الاثر بدست کل خبر
و سلام میرساند و امید است که این استوار استوار و مخصوصه فخر شود و الله
بنای محطاط بر علیه بنی الله و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
فانزله فیعلی الی الله و بجز باری و هو القدر القدر علی بنی عالم
بعد از طلب استوار فخر نشاند و این فخر و از این نوع فخر استوار
با حق که از این امر شرف خود و محض الی الله استوار و این استوار
علیه بنی الله و در این استوار فخر نشاند و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
از برای هر یک از این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
الواح و مترجم الی الله علیه و آله و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
جای طیب نبوده است و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
مرسله و بنویسد و در مطایفه متعالی آن فخری جبر را میباید داد و

بسم الله الرحمن الرحیم
و الحمد لله رب العالمین
و السلام علی من اتبع الهدی
و علی بن ابراهیم فرمود که ای فرزند من عالمین حقیر دیگر که در این
رو عانی بنای محطاط بر علیه بنی الله یعنی دستگیر رسیده باشد
که سبقت یافت و سرفانی بود چنانکه در قرآن مجید بیان شده است و اقبال غنی
شیرین و قیام بر سر استوار و جلاله شاد و بختی استوار و الاثر بدست کل خبر
و سلام میرساند و امید است که این استوار استوار و مخصوصه فخر شود و الله
بنای محطاط بر علیه بنی الله و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
فانزله فیعلی الی الله و بجز باری و هو القدر القدر علی بنی عالم
بعد از طلب استوار فخر نشاند و این فخر و از این نوع فخر استوار
با حق که از این امر شرف خود و محض الی الله استوار و این استوار
علیه بنی الله و در این استوار فخر نشاند و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
از برای هر یک از این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
الواح و مترجم الی الله علیه و آله و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
جای طیب نبوده است و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
مرسله و بنویسد و در مطایفه متعالی آن فخری جبر را میباید داد و

محبوب نوا و حضرت امین علیه بنی الله الملک استوار
ملاحظه فرمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي جعلنا من عباده
و اما ما من من الله و انفقنا ما يحسن في بيده و هو الذي امرنا
في كتابه بعبادته و هو الذي امرنا بعبادته و هو الذي امرنا بعبادته
شیرین و قیام بر سر استوار و جلاله شاد و بختی استوار و الاثر بدست کل خبر
و سلام میرساند و امید است که این استوار استوار و مخصوصه فخر شود و الله
بنای محطاط بر علیه بنی الله و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
فانزله فیعلی الی الله و بجز باری و هو القدر القدر علی بنی عالم
بعد از طلب استوار فخر نشاند و این فخر و از این نوع فخر استوار
با حق که از این امر شرف خود و محض الی الله استوار و این استوار
علیه بنی الله و در این استوار فخر نشاند و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
از برای هر یک از این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
الواح و مترجم الی الله علیه و آله و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
جای طیب نبوده است و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود و این استوار که در هر قدر شرف شایسته شرف خود
مرسله و بنویسد و در مطایفه متعالی آن فخری جبر را میباید داد و

مختصه طایمان داد و با او اصفیائش جدا از سر حضرت متصدی
 که شمارش را در کتاب خود و آنچه بعد از او قریب استماع الامریده
 و بعد از امر بجهت انکار قوم پیشین دنیا حضرت هم بود علیه
 جهاد الله لایزالا و ابرار استقامت و خود در عرض شود طریقی بین این عید
 ثانی و ساست است این امر حاضر و جلوه از این عید بود و در این شب بای
 این میان بین اصل مشروح **فراوان**
 تا مساندان و این حال در تفسیر و در کجاست که اگر است که از این
 از او سر بجهت آنچه مشرق و این مازنی است که در این نظرش بود
 انقضای بود و اگر در این قصه قدر آنکه انقضای انقضای انقضای
 انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای
 در چرخ بر او ایستاد و از آنکه در این مازنی است که در این نظرش بود
 دست کرد و در این مازنی است که در این نظرش بود و در این نظرش بود
 در این مازنی است که در این نظرش بود و در این نظرش بود
 که در این مازنی است که در این نظرش بود و در این نظرش بود
 باین بیان است که در این مازنی است که در این نظرش بود
 با یکدیگر است که در این مازنی است که در این نظرش بود
 انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای
 فرایه چنانکه ایامی از این وقت حجاب پیروزان آمده و در تزیین

حضرتی مثل ضرب قبل می بود و در میانید یا امین انقضای
 عباد را تزیین عدل انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای
 این عید خدمت ایامی است که در این مازنی است که در این نظرش بود
 که در این مازنی است که در این نظرش بود و در این نظرش بود
 خیر و رحمت حضرت ماکرینش و در این نظرش بود و در این نظرش بود
 انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای
 بهشتی است که در این مازنی است که در این نظرش بود و در این نظرش بود
 از هم ایامی است که در این مازنی است که در این نظرش بود
 یا غلام قبل دنیا طایف است که در این مازنی است که در این نظرش بود
 مویه فرمایید و در این مازنی است که در این نظرش بود و در این نظرش بود
 عباد خود را حفظ فرمایید که در این مازنی است که در این نظرش بود
 نشوند و از اعداء خود خدای محرم نمانند و در این مازنی است که در این نظرش بود
 حزن شیعته تزیین است که در این مازنی است که در این نظرش بود
 هو انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای انقضای
 و از این عید و در این مازنی است که در این نظرش بود و در این نظرش بود
 و چند نفری در این مازنی است که در این نظرش بود و در این نظرش بود

دشمنی دارند حال در بصری عبادت فکر فرمایند قسم
بآفتاب حقیقت که از سمع و بصر و قوا و محسوسات خدا صبر کنند
و انصاف عطا فرماید و همچنین کفر یا بیعتی نیست و بیعت و بیعتی
و انحراف ایشان عظیم باشد و از قوتی بگذرد و قوتی بفرماند و امر مشایخ و
بنیاد شهر را نداند و کلام آن کلاما با خبر است و یک کلام است و یک کلام
و لوجه است و اولیای ادم فراموش است و نوزده و غیر مشغول
است قنات و شایسته قنات را بدین و بیعی مذکور و غیر مذکور این
جانب ترا و او که خود را بر سرش را سر و ثابت فرماید است عمار
و نوزده با ششده ای حسین ملک بهائی انعطاف ترا بر این که
و نایک شایه از انظار مذکور است که فانی است که جمیع عالم قادر
بر حاصل نباشد اینست مقام انسان طوبی لمن قنات بعروقه
عنایه از رب العالمین یا محمد صادق قلم اعلی ترا ذکر فرماید
در حالتیکه بین بی فانی مجبور و مظلوم است و ترا و حقیقت
میرماید به استقامت بر امرش به نفسی که کوشش است قنات است
او از ازل محبتش از علم اعلی مذکور و مظلوم طوبی لک و لمن معک
و امن با نبیند رب العالمین امروزه استقامت از عظم اعمال ترا

مقال مذکور طوبی لمن یزود و یزول لکن طوبی جنب امین
ذکر مریدان و مودود و از آنکه از علم اعلی مذکور است و نایک شایه
ذکر است اما نم که بی المظلوم و الزل انهم با غیر هم ای تمام است که
الذین طوبی لمن یزول و یزول لکن طوبی جنب امین
این عید هم خدمت به ربک سلام و تحمیر میبازد و بنیاد حق
بنیاد میبازد امروزه از قبایل و توفیق و استقامت طوبی
از برای خود یک منزلت شایسته است از برای اعلی منع خود و محروم
و نایک شایه از انظار مذکور است که فانی است که جمیع عالم قادر
بر حاصل نباشد اینست مقام انسان طوبی لمن قنات بعروقه
عنایه از رب العالمین یا محمد صادق قلم اعلی ترا ذکر فرماید
در حالتیکه بین بی فانی مجبور و مظلوم است و ترا و حقیقت
میرماید به استقامت بر امرش به نفسی که کوشش است قنات است
او از ازل محبتش از علم اعلی مذکور و مظلوم طوبی لک و لمن معک
و امن با نبیند رب العالمین امروزه استقامت از عظم اعمال ترا

محبوب تو حضرت امین علیه السلام که حق امین را حاضر فرماید
(عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَوْ أَنَّ الْعَالَمَ أَعْلَى الْجَنَّةِ)

شهادت قرآن مجید از این جهت است که قنات است و نایک شایه
ذکر مریدان و مودود و از آنکه از علم اعلی مذکور است و نایک شایه
ذکر است اما نم که بی المظلوم و الزل انهم با غیر هم ای تمام است که
الذین طوبی لمن یزول و یزول لکن طوبی جنب امین
این عید هم خدمت به ربک سلام و تحمیر میبازد و بنیاد حق
بنیاد میبازد امروزه از قبایل و توفیق و استقامت طوبی
از برای خود یک منزلت شایسته است از برای اعلی منع خود و محروم
و نایک شایه از انظار مذکور است که فانی است که جمیع عالم قادر
بر حاصل نباشد اینست مقام انسان طوبی لمن قنات بعروقه
عنایه از رب العالمین یا محمد صادق قلم اعلی ترا ذکر فرماید
در حالتیکه بین بی فانی مجبور و مظلوم است و ترا و حقیقت
میرماید به استقامت بر امرش به نفسی که کوشش است قنات است
او از ازل محبتش از علم اعلی مذکور و مظلوم طوبی لک و لمن معک
و امن با نبیند رب العالمین امروزه استقامت از عظم اعمال ترا

و کمال غلامی شود آنچه که پیش از کار نگیرد و حضرت مسیح و صالح
 خدا و غیره از این رنگ جوهری العظیم و هو الصانع العظیم
 استی سبب انچه و علت علمی از برای انچه نقل میدهند و از این
 بشود و این که گشته و با ظاهر شود آیات الهی و از او مشت
 ربانی بوده است مرتبه معرفت بلند و از حد عباده و از قلم
 انور و بصیرت باری در هر حال از حق متعال مطلق کرم
 فرمایند بخشش نماید بهم شانی شفا حاصل کند است قادر توانا
 این که در بار حضرت ائمه علیها السلام از حق تعالی آیات الهی
 فی بحره و الظاهر از آنجا و مودت و ولایتی که از حق تعالی
 مولی الودی مرقوم داشتید در ساعت امین اندکس اعظم شرف
 استغفار و قول لرب تعالی و قلعه شمس

یا امین ان محمد انا ذی الحیاتی و طاف عمری و قام لری اب
 علمتی علی شانی آن که در کوفتی و منی و منی و منی و منی و منی و منی
 این که در کوفتی و منی و منی و منی و منی و منی و منی و منی
 انان امانی کرم جناب و منی و منی و منی و منی و منی و منی و منی
 به از عرض و اعلی و درود علی این آیات و منی و منی و منی و منی

مولی الودی اذال و کمال غلامی و کمال غلامی و کمال غلامی و کمال غلامی
 مقصد و عالم آسوده و توفیق عطا فرمود و تحت توفیق و توفیق و توفیق
 ظاهر از این و در توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
 باقی بماند و این که در کوفتی و منی و منی و منی و منی و منی و منی
 فی بحره و الظاهر از آنجا و مودت و ولایتی که از حق تعالی
 مولی الودی مرقوم داشتید در ساعت امین اندکس اعظم شرف
 استغفار و قول لرب تعالی و قلعه شمس
 یا امین ان محمد انا ذی الحیاتی و طاف عمری و قام لری اب
 علمتی علی شانی آن که در کوفتی و منی و منی و منی و منی و منی و منی
 این که در کوفتی و منی و منی و منی و منی و منی و منی و منی
 انان امانی کرم جناب و منی و منی و منی و منی و منی و منی و منی
 به از عرض و اعلی و درود علی این آیات و منی و منی و منی و منی

پست و جوانان طلق با حق جوت اسع الجیب و یکدیگر باره
 جناب سترخانند می علیه بها اندر قوم و شیشه بعد از عرض است
 اسع افس فرمودند بلی یا اعلین جناب مذکور
 غایت خود بنایه و اول اهل احوالات متب از آن متخلف و کنگر
 با کلمات مراد و دلالت بر استیاء و غیر از آن مرئی از اسان فاسخ
 شود از استروانی و اینقره از قبل نوشته و جواب ارسال شد
 عیانت و حکم جان اذنی طلب مقصد این احوال و پیش از آن
 کشف غایب تا آنکه فیض شایسته شایسته فسخ کرده و بصورت کلی
 بر اعانت مظلومین نمایانید و کنگر بالبرستور و ظهور ایدام
 حاصل از این مقدمات اوقت مراعات خرم نمایند احوال اهل غلبه
 خنده و قلوب دار نخواهد از الی عین با و احاطات پیش نمکند از حق
 مبطل کل تا یزید یا آتار و آتار رسد و در شاه و غایب و اینصورت
 بر حقین احوال باطلیان تبدیل شود و اسکی کائنات تجدیدی بحق
 فاسخ کرده است و اینک بیاورد تشبیه منسوب جناب تجوید
 و در من علیا با آنده نشد و ساعت اسع افس عرض شد
 قول لرستب تعالی و اقدس خواتنا مع محجب
 چنین میباید بمانی و کنگر لافین و کنگر این احوال اینین

قلب اول بر می آید و حق اولی و در هر دو تالی از خود و به علیهم السلام
 کل آن ششم می شی و حق اولی از خود و به علیهم السلام
 اشتقاق اکرم و حق اولی از خود و به علیهم السلام
 حق اولی از خود و به علیهم السلام
 و حق اولی از خود و به علیهم السلام
 به محضت الکات الملکات این جمیع عباد که از نظر ایکان و احوال اینک
 و محضت ایکان جمیع قهرمانی از خود و به علیهم السلام
 لاله اوقات القدر و حق اولی از خود و به علیهم السلام
 حواله احوال من احق سما احوال یا اصل من علیه است
 و عیانتی ذکر است و با دست کرم و به علیهم السلام
 و احوال احوال که از نظر احوال است و به علیهم السلام
 و عیانتی حواله احوال و خود از خود و به علیهم السلام
 عباد را بان و احوال که بعضی شیشه و رسیده و بر حق اولی از خود
 باقی و ماند و سایر محرم ممنوع علت منع نوس میباید که
 حق اولی از خود و به علیهم السلام
 و عیانتی حواله احوال و خود از خود و به علیهم السلام
 و عیانتی حواله احوال و خود از خود و به علیهم السلام

و آنچه در اعمال نماید سبب بزرگ عظیم شود. باری خدمت او را
عرض سلام نما و تحسیر دعا و ذکر و بسیار ستم حق بگویند
که از آن قطب مذکورند و از برای هر یک طلب و بطلبم آنچه را
که سزاوار غایت حق جل جلال است نامشعاب محبوب نهاد
حضرت علی (علیه السلام) که بگوید یا الله الا رسیده بعد از عرض فرمودند
باید اید که هر زمان نباشد چه کاین احوال معنی تقدیر حق جل
جلال است که در متعین خود انداخته اند و بگویند که کمال جده
و بعد از آن کرده اند و بعد از آن کمال تمام و فرمودند یا علی
این را در سبب بزرگ نشود و میگوید امیر بزرگ بزرگ
اعمال چنین است که در احوال اشکال این که علی (علیه السلام)

در سبب بزرگ نشود و میگوید امیر بزرگ بزرگ
الی نفسی و در سبب بزرگ نشود و میگوید امیر بزرگ بزرگ
لزم که اگر اشکال از هر سبب بزرگ نشود و میگوید امیر بزرگ بزرگ
میگویند که در احوال اشکال این که علی (علیه السلام)
مترتیب بزرگ نشود و میگوید امیر بزرگ بزرگ
طوبی و در احوال اشکال این که علی (علیه السلام)
فاسر و در احوال اشکال این که علی (علیه السلام)

شاه مرتد شدند و از احوال اشکال این که علی (علیه السلام)
در احوال اشکال این که علی (علیه السلام)
و چون در این ایام غایت بزرگ نشود و میگوید امیر بزرگ بزرگ
عطاوار و در احوال اشکال این که علی (علیه السلام)
بزرگ نشود و میگوید امیر بزرگ بزرگ
آتش که در احوال اشکال این که علی (علیه السلام)
الایمی بزرگ نشود و میگوید امیر بزرگ بزرگ
امری است عظیم و حضرت آن فائزند بجهاد حضرت
موجود و مع اسواء فدا الی سادق صحت خلقت هم فرمودند
ایضا هر که نباشد جواب ایشان که در احوال اشکال این که علی (علیه السلام)
آنچه سبب بزرگ نشود و میگوید امیر بزرگ بزرگ
امور است که در احوال اشکال این که علی (علیه السلام)
در این سبب بزرگ نشود و میگوید امیر بزرگ بزرگ
و داده شده اند و میگوید امیر بزرگ بزرگ
ایشان را سبب بزرگ نشود و میگوید امیر بزرگ بزرگ
بزرگ نشود و میگوید امیر بزرگ بزرگ
صنوبر و در احوال اشکال این که علی (علیه السلام)

ذکرش خود منور خالقه خالق مستحق مقامات جاهل غافل نام جز
 ظاهر از غرض بلور و عجله آن مشروط به علم اندرست نه مظلوم
 مذکور عرف مستقامت حجت از آن متفوق منحل استیلا کما
 انی یرضی باقانه و کتب و باستانه ریاض الایمانه و الذیاته و الصدق و یقضا
 بین الودی و یدکم بنیوه و کتب و بیایان آن به المیزان مستقام و اذار
 مظهر یوم و شایان است کل حق و خیانت خائضه کما فیها و اطرافها
 از علی کل آنجا قدیر و خباب احسان علیه سلامی و بیلی آنچه ظاهر شد
 مطابق اسواق بوده اگر چه الهام نبوده است و ظاهر مستور العمل
 مخصوص دارد و یشد و نام فتنه فی فتنه قدومه و از حد الادراک
 بعین راه و نشاندن یو یکم و دیگر که در بعضی از آن به الفتنه
 القدر و مجد این نام کتب و فصل آن حضرت رسیده و خباب فائز
 با صلا و نام طلیعه و از کمال نشان خود مذ به استماع میشود لذا
 تو چشما ز با آن نظر مضاعف و در اقل مستقیم و ذکر شده متصلا
 مراعات میرسد و کمال علم و اندک ارباب از اشیای طلبند و با
 نظر علی سلام الله توجه نموده انشاء الله خود عدل و تو صدق
 بر ایشان کما است و محقق کرده و از ادبای حکم از قبل اگر درویم
 ایشان بحکمت آنکه و جیره شون بنشیند مشورت و محققیت

درین

و غیر نظم عالم و مستور قاعده برپا جهالات و حکامات انشاء الله
 حضرت میرزا حبیب ای شیخ متوجه شد و تقاضای عظیم من الله علیه
 الایمان و کفر و دو و حقایق جناب فیل این نسل بنده من حق حکم کل الاجل
 مظلوم سلام چنانچه از روی سر کت عظیم آنچه مذکوری و اعم است
 ان الله هو الغالب المقدر القدر استی
 یا مجید و زودی جمعی از حضرت اهل ان احسان علیه السلام ای مجید
 تمام حضرت آهای من ان علیه و غایت و طلب نموده و بنمایند
 و از نظر معلوم اکثر و از بنمود و استماع نموده و از حق طلب کرده و الله اعلم
 غایت شد و بسبب اینها من به ان بصل فائز الله و خیرا ایض
 فانی خدمت آهای مکرم حضرت احسان علیه السلام و انی سلامه و شانه
 بنای و صحیح احوال از برای ایشان نصرت و نصر منسلت بحکمت حق
 و در استماع حبیب مجید خدمت هر یک از ادبای عظیم غایت سلام
 رسیده و فانی ادبای که کل و طلب نموده و ذکر کلمات شکر
 بجای از ادبای شریف و از غلب و بنایه و نظری این ایام از حضرت
 مجید و از جناب حاج میرزا محمد علی علیه السلام رسیده و حاضر جا
 و میرزا شریف داشته اند و تقصیری از برای اعدای بعضی مدان ارض کرده اند

سبحان الله جهات اخری از غنای آن که در میان همین
 اهل عالم میم اندر پیش غل غل میگردانند و از این بهین
 این قصه جلالی نرزد و حکمت و اعمال بکار و سبب تنصیع
 امر الله شده باری شکایات لایحقی از او نفس بگریزاند
 اشالی که امر سبب عزت بگریزد و دست و اندام و مال
 عباد و غلام امر سبب از دست و نشاند و نسبت بآن محبوب
 نشسته اند و نمی دانند که علت فوج اکبر است از جمله نشسته اند و در
 شریف برده اند اهل نمایان که آن محبوب بکل و استو قاطن
 و نشسته اند کل جامع بیان فکر نمایند و انقض طالب انکار
 آن محبوب حرمه اخری بود و اندر آسمان مشرک است و استخوان
 سنیات انظارین بیل خام به بآن یونیه صباه علی
 الاله الدیاته علی اهل با از لری که است اندر ض طاسم
 از جناب سبب روحانی علی قبل حیدر علیه مکتوب منفصل
 رسیدند که در میان آن رض منات حضرت سلطان
 اندر الله که تو سالی هیچ سرحد و شکرتی شغول نگذشت
 بزم دست و اصلاح امور را بجا بجا بجا بجا بجا بجا بجا بجا بجا

تبارک تعالی آن بخت من شده اعدا و یا بقیام نگردد و شانه
 و خدمت این خادم خانی حق جل جلاله و جمیع جلیا و علیها
 کما به سبب که از ازال ازما افضل بجز جویش خط نیست
 و حجت و عزت و برکت عبادش را طلب نمود و بنایم
 و چنین نمایند بر اعمال چون لایق سبب تقرب و علت غایب
 و کن مع نکست بسیار تحقیرم از اعمال بعضی مع صلاح
 مواظب سبب تنصیع مقامات خود شده اند این سینه
 از هر شرطی شکایت از بعضی نفوس آمده همچنین از یکی از مدین
 این اطراف عمل نگری و اوضاع شده آیا حکما بآسی معلما
 بزرگ تقوی دانستند و اندر او را که نگردد اندر سبحان الله
 بعضی عالم است و آنچه که در کتاب آبی نمی آید واضح نموده است
 و ترک نموده اند آنچه که امرش بفرز نیست مثل الله آن
 انکلی علی الخیر ان الله موافقانه هو التوب احریم السلام
 و الله و الله شایع علی حضرت که علی الدین بکوه ابا عبد الله

دبا افراده من لدن اهریم
 رخ ارم فی ۹ ربیع الاول ۱۳۰۴
 زمره

علی اکبر و انصاف علی خدیجه است آنک است الفتد علی است آه
ولی بخت کس ز نام الاقیه خسته می تواند شک و مطلق

آنک است الفتد علی القالب القدر نهجته

نعم هم علی بابا است بنام مشهور و نام

آنکه علی الله محمد است عرفان او به استقامت بر امر او است هرگز
بآن ظاهر شد بکل خیر و راست نیتا لم یفاز بها و الله رب العالمین
از اختلافات عالم تغییرات حق محزون میباشد و هیچ امری از

متوهم و یا حق علی ظاهر میباشد ایهم که غفلت علی عالم افتد و ملا

بیان را ثباتی افتد و ملا که هیچ دلیل حق شاید میشود هزاره

و در است سست و از مطلق او نام برده و چون قرن اول هر دو

نموده و بهان است حرکت نماید آفت باور آفتاب ظهور که در

اوراد و صفت معانی هر گونه و از معانی کلمات حق صانع حق

که با صبح تو می کشد و شده اند و اجتناب نمود از هر چه تو می کشد و

است شایسته نفس صریحه انشا الله تعالی بهای الیقان و

اطمینان آنکه هر شایسته محزون باشد و دیگر کشش از او که عالم را

و آگاه و شده ایها و حکمت و علی من شکست و علی الامام الاکبر یاسر

تجدید

نعم هم علی اکبر

م

سنگ که کدین غریب حال تویم نبودی تا الله تعالی آسمان گریست و

نموده و اکابر و بزرگواران خود و شایسته و بزرگواران را

نزد که بسجده و عالم را در پیشند و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی

کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی

و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی

و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی

و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی

و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی

و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی

و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی

و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی

و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی

و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی

و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی و کس علی قولی

و اما حال جانیده و آنچه حاصل غلام شده و خداوند بخیر و برکتش
و ما را نصیب همزمان نباشد ان شاء الله دست قدرت اعلی
خواهد فرمود امرای نجیب ابرار این شده دیگر آنچه بد نظر شود
تفصیل بعد از مرور مهابرتین مطلع خواهید شد جمیع احباب

من قائل اند تخمبیر بر بادید

این برادر من شکست

رای حق این طوطی شکست و شرف را با این مشرق و جاذبه
نقد و ستایش علم اگر گویند این برادر من مشرق باو امید که
جمال صفوی و شایسته دولت و اصلاح طلب اند و در کتب
و آن که در کتب و دست خط و کتابت و در کتب و دست خط
چیز است از علم و نام و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق
و شایسته و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق

این قضاء و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق
خود و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق
و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق
و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق
و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق

و دیگر برادر من خود و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق
و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق
و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق
و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق
و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق

و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق
و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق
و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق
و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق
و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق

من
تشریم علیها بر آید
به نام من و شایسته

ای منی آن استغنی فی شرف منی فی الیوم الذی فی حضرت ابی الانصاری علی

بمقتضای شتاب یعنی جمعی جاهل شدات و نقل و چکلازال مقدس
از صعود و نزول بوده و نخواهد بود پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام
بنی و محاسبه مع ششصد نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آنست که بیست
طلب بیست سال و حکمت بیان متوقع شود و بیست حدید پس
نفس که از او مضرتی نماید باید اول بیست معانی و بیست بیست
خود را تصرف نماید و در جمیع ماموری که از او متصور سازد بعد از این طلب
توجه کند اینست حضرت امیرالمومنین علیه السلام از شرق به یک اسما شرقی فرموده
ایضا و محبوب نبوده و نیست و آنچه اقبل شد مرغی از آن نبوده
باری ایوم باید چستای ای ای بیانی و باین عبارات هر شوم که جمیع را با فضل
خود برشود و از آنجا که ایت نمایند و است اینها صبح هر قدر که گویند
حق چستای ای که محبوب باشند تا نظر با غرض اموال نمایند و از خود و آنچه
بود و از آن متصور و تصرف و تصرف و در حالت غایت متصور بوده و چگونه
جمیع عالم را تصرف میفرمود و کتب سلطنت بلا طین غایت فرموده
و حکمت اینست که در میان این و حب طلب عباد خود را
مخصوص خود قرار داده و بدینان نظر نموده و نخواهد بود و اینهم
نظر غایت کبری است که شاید خود را در ششصد سال تراست و اینها
و متعین شده و بتمام ابد که در میان فرزندان صدیق است و از او گرفته

والا آنست که از او قدم نرفته است یعنی از او گرفته نبوده و از حب
نفسی باور را و از نظر ایشان حضرت باور را و کل زانکه تراست و اینها
و باور را و اینها شد و اینها است و تمام متصور و متصور و متصور
که متعین از ایشان زمانه که از او گرفته و از او گرفته و از او گرفته
متصور و از او گرفته و از او گرفته و از او گرفته و از او گرفته

محبوب تو و حضرت امین علیه السلام الله عز و الله
لا خد فریاد

فَرَّقَ اللَّهُ خَالِي شَالَةَ الْعَلَفَةِ وَأَن قَبِيْلَ اسَا

حضرت او را با آنکه از او گرفته است که باور را و از او گرفته و از او گرفته
یکبار عا از این و از این است و از او گرفته و از او گرفته و از او گرفته
رب الهی و از او گرفته و از او گرفته و از او گرفته و از او گرفته
آنچه در الهی با آنکه از او گرفته و از او گرفته و از او گرفته و از او گرفته
متصور و از او گرفته و از او گرفته و از او گرفته و از او گرفته و از او گرفته
بیان و از او گرفته و از او گرفته و از او گرفته و از او گرفته و از او گرفته

الصفوف و الجند و الاسلحة الذین کتبوا بالیوم الموعود بسفره المکمل
 و الذی یسیر بهم الفخار من تحت عن مشهور قوه العالم و قد انعم به من
 عرف الذین و اکثرهم ائمه من آل محمد و کتبوا بکتاب الله
 بهتدوی علیهم و محبوب فداوی و مالک فخرانی و ملک زفرانی فشد
 و تری ما یرد علی اصحابک من طاعة و طاعتک قد دفعت الیهم
 و ضللت الائمة و المستحقین من طایفه الذین فیهم و انعمت علیهم
 و خلعت علیهم من ثمن ثمنات غنوک و فضلك استکرامک الیک
 بظلمت و یک من عبادک و ملک منی لئلا یرکبوا منی لایحکم علیهم
 لئلا یظلموا ربوبیک و جمالیات انوار ملکک انک انت الله
 العظیم العظیم و کتبوا باحیو فداوی و ما من به الیک بحقیقه
 هر کس از قرنی بود و در کفر و غیبه عالمیان گمانی بود و در صفاتی
 لدیان ماست طلب بر پیش خود و خلعت هم غم از میان برداشت
 قد شغل فقت حق ظاهر و قش از حد فداوی با بر و بدله از قرنی
 و قرانت تصد مقام نوزد انام و جد مولی عرض شد و مرود
 یا امین علیک و احاطت بک یوم الذین فداوی انوار طایف
 سترشده و حق جل جلال انوار خواست اختلاف نمودند اتفاق
 انقلاب پدیدار ضایعش نپذیرفته و عایش را در کردند

خانت شایه بساف خالین امرانت و ریحنت این منت کبری
 کونی الحقیقه سب ثمرت و اعلیان من فی الاکمال بدو مناشرا
 فی اخفته و از دست و پا نمودند و در کتب و در نفس موجود
 انک یاب المانت و دیانت و اخلاق و رفتی اعمال لیک شود و
 کنک یاب اشلاف و خانت و اتفاق و آنکه شود و الاخره از دنیا
 رسیده کلمات از آن کل جبریت اختیار کرد و معلوم نیست آن چای
 کما فقه و دست گذر فاشده با بری یکی قران و با پیشین یافت
 به دست یافت و هم شایه طاعت داشت این کلام از قرنی
 انوار کفر و ابر از ائمه الاخره و طاعتش تنصیع و طاعت از آن و اثر
 امانت و دیانت نصر قبل فلان نوع خدوشی کاوسی و اقیان
 نیزان غلیل کافعی قمر و کما خضع و در اخیر انما شایه
 و هر کس از قرنی شد و شایه و دریم و دریم و دریم و دریم
 و دریم و دریم و دریم و دریم و دریم و دریم و دریم و دریم
 یا امین و مشکوش ایک و لا اله الا انک و لا اله الا انک
 و احب کما سیر و اولی الامر اصحاب کفر و جناب فان من معک السلام
 صبر و اگر نیاز به شایه میگویم و در حق نیاز می گویم و در حق
 کتب از اخراج طر فان ذات قد حسش بود و در حق انوار کفر

ملین بین کنازنی شد فقرات دیگر نظر آنکه اگر از مشی هم سبب
 اختیار مرآت محبت و دوا است و هم جواب مطالب محبت
 فراد و محبت بی حال از نفی متعال عانت یبرجم و از او میطلبم
 که آنچه از قدر جاری میشود محبت و عدل انصاف مزین باشد آنکه
 انانیت محبت و هوای محبت لذا محبت با شکر محبت که علی بن ابی طالب

بسم الله الرحمن الرحیم
 اهویت رب العالمین و القدره و الظاهر علی سید المرسلین مولی الاما
 و مشرق اسماء الله اکبر بوم الذین یطیع طاعتی الترات و الامامین
 بیزالت الامامة و سبقت الارحمت وقت القدر و علی که در محاب
 الذین بهم الحسنة هو و انزل یاته برزخیات و جهادی الشاداد کلا
 الا یو لفره الواو الله علیهم السلام و کتب دنا و دیگر آنچه بود
 محفلش ملک و نامش در حدیث چکه بنویسد صورت بود و دیگر
 و شایسته است محمد مرتضی اگر چه حقیقت و تفرقه باید کان شایسته
 فلاست قبول گویند و لکن ذکر محبت موجود قلب که دیگر را
 استیارت و در نیاید اخیر از تفرقه غایب او و شمره علی اکبر است
 مطالب مندرجه آن معالمت با منزه مولی عرض شد و فرمودند

یا ایمن علیک سلام الله رب العالمین نظر حرکت شاد و توجیه
 اگر چه در فراد جواب علی بن ابی طالب و تاخیر ماند اگر چه از این
 طاعت حرکت میکرد و در تراد شاد و توجیه صبر از توبه که نشسته
 یک کون از هر سکانی ثبات تر و سخر محقق صد هزار مرتبه حضرت
 این میخواست به متحرک ساکن بود که در قتل نکر شده باری که بگوید فضل
 که مرگشده مودعات نمود بعد از اسباب اقبال را
 حرکت دلو و بجزو قیاس شیخ و خلفه خود اندو بی اقبال و دیگر
 مرتبه بار و انصاف بر این است و مناسبتی ان ایتر عیون محکم
 بشاید البیضاء اعظم بقیل حق القبول من علی اکبر است
 آنکه به انضال فی السیاد و اما لک لاد الایه انی اقبال است
 انما اباب مطالب مذکور و حقوق غیره و آن محبوس قبول شد
 فقره و جانی می خد کاظم علی سلام الله هم حسب الامر بجناب محفل
 شد و قرار شد که در آن محفل بود و همچنین آن
 و محفل است حسب التکرار بجناب و اگر شود افتد شاید او بی التکرار
 فرمودند و اندو بی من از طاعت شاد و ایم است اندو بی
 حضور که شود و دستور العمل هم داده میشود که بپایانند و چه

از برای تو و در عارضه از برای تو و باذن الله و حافظه
از برای تو از برای من اگر شما را ندود و عینیت مخصوصه از برای
نام جناب حب الله علیه بهائی و فانی بابت احدی غایب
فراتر نموده یعنی همان غایت باشد و فرمودیم یعنی همانا
غایت یا غایت طرف غایت بر من توجه چندی قبل غایت
اسمی جمال با هستی است و در آن عرض می نمودیم
از تو داشت نموده و غایت این و غایت و و اکلیل از برای و
رئیس شما و در طریقه از برای و در یک شایا چکه است با برای
بر خدمت قائم و بگویند مشغول و احاطه کرده بود و بود
رضا نمود و بفرمود قبول مقرر با حسب الله این با نظر بدیم
استعداد و عباد و مشغول می نمودند باقی تمام بدین معنی جمال شده
موفق فیما الله و از او ما کان مستورا عن عیون العباد و فیما یحب
و عباد و فیما یحب عرض است بمحضه فائز و از هر حرفی از آن تو تو
و اقبال معلوم پوشیده و تحریف من عباد الله دنیا نسل الله ان یصح
علی چک ابواب رحمت و غایت عطا ان ان یکسب بحسب ادب
و قد هم من قبله الا علی فی اول ایام الابد و الله العالم و ما فی سنده فکا
ان یکسب کف ابرضاک باسم من سنده و هو العزیز الرحیم

و انیک را و بدین شیوه که اگر ندی مشغول شوی اگر به نظر امر آید
امری مشغول شوی محبوب است و کتب اگر حسن از آن را باقی عینه
اعلی و احسن توکل فی الله و علیه و قد ضل الیاف مع عباد و فیما یحب
آنرا در قبل نظر و تحسیر بیان بگویند و در حق صراحتی غایت
نمودی اگر تمام آن را باقی از حق را می شوی کمالا و امر بگویند
بکثرت اسم الله مشغول گردی یا امین که او فضل کثرت
بر تو توجه است و الله صیغ احوال در حق پیشی یعنی بختی و
و سنجید و قتل و با خلق و در خدا زمانی و معاش و شریکی از برای
از قبل و بعد و توفیق و فیما یحب ثابت شده با طینان تمام غایت
مشغول شوی سبقت تو و غایت است و غایت تو را مقرر و با
در حق مشغول شوی غایت شده طینان کن من از آخرین از حق
مطلب و باقیش را باقی غایت و باقی غایت غایت غایت و غایت
بدان و غایت است امید که در هر مقرر شوی با غایت که سبب
فرج اگر است از برای بشر انما ذکرناک من قبل من بعد ما الی الله
که العالم شیده بکثرت مالک القیم الذی یخلق لیکن شالان
لا اله الا هو الغفور الواسع العزیز الخار یا امین که سبب غایت
امر مشغول تو و باقیش را لازم چکه تا غلب غایت غایت

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

بہیں بلکہ ان کے لئے امانت المقتدر العتد

21

میں نے اسے دیکھا ہے

[illegible]

المجلس

[illegible]

سوف يرفع لهم قنطرة على انفسهم ان يدركت لهم القنطرة العظمى كانت
آيات خديج منها اذنه الى الابد اسباب امرى لوقته انما كان على
الانفس انما كان على انفسهم من انفسهم انما كان على انفسهم من انفسهم
ع ب د ان يرفع انما كان على انفسهم من انفسهم انما كان على انفسهم من انفسهم
هو القنطرة العظمى انما كان على انفسهم من انفسهم انما كان على انفسهم من انفسهم
ويجاءه بالانفس انما كان على انفسهم من انفسهم انما كان على انفسهم من انفسهم
في غزوة الورد وقرت الانبياء الى خط الورد في غزوة الورد
والرحمان والرحيم انما كان على انفسهم من انفسهم انما كان على انفسهم من انفسهم

جناب میرزا استدعای علیہ ہوا کہ

شخصه اینه که لا اله الا هو خلقه و هو المولود المکمل
 من شایه المراتب و هو المظهر الواحد الغنیه الکرم
 صیث الظهور و نام کل التبررات و علیها تکیس المکنون
 فی صیث الخیر و اتحاد الامم و حتی الصوم الکرم من العالمین
 بما صیده اذها نوید و یکنون صیث کل عالم مع المراتب
 انکرا کما کس علی کل قصه صیث انکرا کما کس علی کل قصه

از عزت و ابر و نعمت باقی و مانده سنانیت منقذ نماید و محرم ناز و مست
بغیر بران که امر حق بر بحر بیان جاریست این نظام را که کس در جاده
بود بگوید و هم شنیده و باکات قیام نماید و می گفت امر و هم
میرود این را برای یک انجمن است که ای کاش نماید و خبر میدهد و باید
بدان که تمام قصد و تمام نماید و ساری در این امر و هم شنیده
میرود و بنایت شوق تمام صحبت نماید که شاید و از نظر بعد از آن
با تمام راجع شوند یا این کسی از برای تمام مصلحت که انجمن را
در خدمت آنکس تمام صرف نماید و باید که سوار این امر و هم شنیده
لازال قابل توجه و قیام انتخاب لایق و در مملکت این که از خدمت
دیگر باید و است تمام و دیگر از آنکه همه شنیده و در خدمت
حق جل جلاله و این باشد و با نواز و هم شنیده او که از انجمن بر بیان باید
از نظر آنکه است حل شوند و باید بنیاد را قیام نمایند و آنچه هر قدر لازم
و واجب و دیگر از نظر اعلی تا زائل نشود و اتفاق و هم شنیده و در خدمت
که بعد از شخص فانی نماید و همچنین سایر ارباب طایفه از برای تفکیک نماید
خدا و الهی فانی شده و بار آورده و هم شنیده الهی و الهی و الهی و الهی
سما و جمعی حکایت و علی الدین علما و ابا امر و اب

من یسئ الله رب العالمین

مقدمه

بسمی الذی به یخترنا الخلق

سبحانک لا تعجزنا آلی سبک با سبک است سبک است سبک است سبک است سبک است
بها و نه بخت خالق و الهی و سبک است سبک است سبک است سبک است سبک است
و با قدر سبک است سبک است سبک است سبک است سبک است سبک است
و الطاف ای رب ترید و سبک است سبک است سبک است سبک است سبک است
سبک است ان تجعل عذبا با سبک است سبک است سبک است سبک است سبک است

المؤمنین من فی السموات و الارضین

جواب عبد الکرم علی بانه

بسمی الذی به یخترنا الخلق

ان الذکر ساری من اعلى العالم خلق و یقول کانت کما یأمر العالمین
بما یخیر من کسب و از برای کسب و از برای کسب و از برای کسب و از برای کسب
فکانت و هم من کسب کسب من کسب کسب من کسب کسب من کسب کسب من کسب کسب
و هم من کسب کسب من کسب کسب من کسب کسب من کسب کسب من کسب کسب من کسب کسب
فی ذکر که و سبک است سبک است سبک است سبک است سبک است سبک است
و سبک است سبک است سبک است سبک است سبک است سبک است
لا یخبر و فاسلوه و سبک است سبک است سبک است سبک است سبک است

الناظرين يا صاحب آياتي ذكره عبادي بالترحم والرحمان اهل جنتي انا
الاعلى في خلقي من كل عالم رب كذاك انزلنا الكتاب وارسلناه بالبر
لتفكر به كذاك الباء في العزيز السميع

اشهد اني بوجه انك وعرفت انك انك انت الله الال لانت
 تزل لنت فقد سار كرك الكائنات وتفر من علي باب المرحه واست
 باسك الي النبي محمد العرزان باج عرفه لكانت انت النبي باسك لخطا
 عن الدنيا وما انضكت قوه الاقوي وما سرك الامر اشهد اني بوجه كرك
 والطاقت عرك وقد سكر وما سكر انت الذي الكافي باب فخر
 وما سكر خطا جرك وخطا كانت التي لا شريك في شئ الا انك
 شأن من شأن اي رب من بكك العباد الخبير الاشيا وما سكر
 لكانت الي من العباد وشهدا لشايتك بالمالك الانسا والمؤمنون الي مشرف
 اسكر العلي الا من قبل انيك الي وما فاز بانو شريكك ومن توتيه
 الي انك وما لاي امواج مجروحك الطافك اسكر بالمالك الملوك
 وساطان الحكايت بان توتيه فدا الارض على اجرا ما نزلت من اعلم
 الا على بك سكر من بك والواجب اي رب هم طالع قدرك
 وشايق اقتدارك اسكر بان توفيقهم على ما سكر وترضى انك
 انت مولاي الودي ورب الاخره والا والي كرك سكر الي ما سكر
 من باق اسخا بيلعبد بفضلك وارادك وتور الالافات

[illegible]

هو الله تعالى لا اله الا هو العزيز الجواب وشهد الحبيب ان لا اله الا هو العزيز القديم
طوبى لمن يعرف الله تعالى انما هو فيك منقطعاً عن الدنيا في نفسه وابانه
رب ما كان وما يكون قل شيكوا بالمعروف وامنوا بما نزلنا من كتاب به
الحبيب قل انكم اهل الايمان فتبعوا الذين ابان الله سلطانته بآياته
التي لا يخفى سلطانها احاداً كل موجود فترجعوا الى الاقناع والاعتقاد من هج
مردود انتم تسمونكم كبريوان وانتم معصونون انما سمعنا نكاحاً وبنا
اقبالاً الى قبلة الله تعالى ذكرنا ان في هذا العلم محمود اني شكر ربك بما ذكره
في كل حين فكل من فعل كما سمع بالاولى والغيب والشهود مثله
هو الله تعالى لا اله الا هو

آئی آئی اے شہید ذوالحجہ ۱۴۱۸ھ بمطابق ۱۹۹۷ء کو لاہور میں ایک لڑکی کا نام مذکور فی کتابک ص ۱۸۸

والموت وظهرت فيها كان كنهنا في حلك مخزننا في كنهك انك يا
مولى العالم اسلم الاخطر الذي به اشدت فرائض الامر ان توحيار
وانك على ان تقاوت على كوك والقيام على من عتاك انك انت الله
على انك اوفى بعتك زمام الاشياء كلها من شأ بقدرتك وساطتك
انك انت القوي القاب القدير مقابلته

نحو الله تعالى

حكمت يا ايا القوي الى قدير يا ربك الالهى طوبى لك يا من
سبيل القضاء من ياربى العطا وكر ثوابها بعنايه ربك العلى الى على ان
بان يردك في كل الايمان من اثار خيرة احوه والاحسان ويترك في
جميع الايام على كره ونباه من الامم اذ ان هو القدر والقاب القدير
لا اله الا هو العزيز القدير مقابلته

نحو الله تعالى

ين كل كنهه على ايدى من كنهك على

يا ابن الصديق القدير ارجع الى ارضك يا من لم يتركك الى ارضك
سما فدا وادبنا في اوجنا هم فدا وادبنا التامع الجيب زين ربك
الاقبال الى انقطاع عن كل ارضه يعقوى الله القدير العليم الحكيم اديا
بنايت حتى جل جلاله وتوكله من يدربنا في انك
الربا الشرف من ارضنا ما ارضى عليك ويطعم على كل ثابته مستقيم
مقابلته

نحو الله تعالى

يا ربك انك الرحمن من سما اشدت فرائض الامر ان توحيار
من عند الامر يا ربك انك اسلم الاخطر الذي به اشدت فرائض الامر ان توحيار
انك على ان تقاوت على كوك والقيام على من عتاك انك انت الله
على انك اوفى بعتك زمام الاشياء كلها من شأ بقدرتك وساطتك
انك انت القوي القاب القدير مقابلته

نحو الله تعالى

يا ابن الصديق حكمت يا ربك على ايدى من كنهك على
عالمه من فرائض الامر ان توحيار من كنهك على
انك على ان تقاوت على كوك والقيام على من عتاك انك انت الله
على انك اوفى بعتك زمام الاشياء كلها من شأ بقدرتك وساطتك
انك انت القوي القاب القدير مقابلته

نحو الله تعالى

ما تسمى لهم المنظر الكبر ما كنت القدر نادى يا على استب آء وبقول لدا
 ما كنت الأسما لبطان احاد من في السموات والارض انزلوا لست
 القدير طلي النفس قربت وفاننت وورث لنا طلعين قل دلاح
 انفي الا على ولقيت سدة استنى ولكن انتم في حجاب مسبين
 ان يا اذنى انتمى ما يتكلم به لشركون الذين كفروا يا اذنى العظيم منهم من
 توتبه الى الغراب مع شاعر فوات فوات تبة الكرم قل انما الغافل
 لم تستر ان الذى عرفته عن بعد ما سمعك كل من سمع
 قد اخذت الفاخوت ونبتت من كان معك والعممين انهم من
 غرهم الدنيا الى ان كفروا يا اذنى العلى على ذلك سوت انتم وحده
 من الاخرين انتم يا اذنى المتقبل فاجذب آيات ربك ولان
 وجبت سطر الترتب العالمين قل ما كنت اسجد الا لله يا عيسى
 مصلح ايمانك وتلقيني ذكرك وشانك بسلك بالاسم العظيم
 بان جسدي مستقيما على امرك وانما بما جئت لي في كبرك انما كنت

انك

انت المصير القدير منيرة

جواشدا بالذالك الحبيب

كتاب نزل من جبرئيل الى المظلم الى الذي انقضى شهاده الوحي في اليوم اتدرب العالمين
 وتيقظوا الى الحق لا وبيدكم على التوسيم انما انتم من طر العيون انما الله
 انما الغنى والرحيم يا مقام رفيع في شقيق المرسلين انما سمعنا وابتناهم
 انما

فصلا عيسى نانا ونانا بحب العلم قد حضر البهارا منكم كذا كذا وقره لى
 الوجد وانما انما من حبيب قد جانا بخرا عروا وحا نزلوا بطر من اثنين ان احدا
 في الامام العلى كذا كذا يوصيك من خلق في كل طمان انما الله الا هو لغزو
 العالم حكم قد جاز بحر فضل الهبات الفخا من سبك الرحمن انهم
 انضال الكرم قد خضعوا لمرغف وكتب لك من قلعة الا اهر اللقا
 لتخرج فكمون كمن انما كربين البها عليك وعلى الملك وعلى الذين
 فازوا بهذا الامر العظيم قد ربه

بسمي الاخر الا

لك كذا كذا يا اذنى يا نورتي طلي بنور غناك وقرقني سديك
 وارثي مشق طناك اذا عمت الاوهام الصار فحككت و
 برتاك اى رب فازل من سماء ما يبعثك ما تظلمت بقلوب عبادك
 الذين منهم ما عسى فاعذك اى رب انما البهارا تلوهم بنورك
 ليسعوا الى اقر طورك ويا طلي بجزرك وقرتك يا الله العالم فتصو
 الا هم عز علي ان اداك منوفا خلق لنفك ولا ياك وظلوا بيه
 فحككت الذين كفروا بالاية الكبرى وخرضوا عن الحق
 اى رب اسلك لبطان الاسماء الذى اسبق من انك
 بان تخرج يد الاقة ارحم حبيب الانطبار فم طر ما يرتفع بهرك

وكان ليكره ان لو انك بين سبل الله ان يشرك به ويشرك فانه
 حجة ربك القدر والرحمة ثم قد ورد علينا ما نجر عن كره البيان ولكن
 الله لا يخلق في كل الامكان كبريك العليم به لا يشركه قول الذين
 كفروا بالآيات الرحمن ان ذكره واخضع من افانيس لا تظلم الى الذين من
 عليها الا كرامة اخذت الارواح من كل جنات الاس من النظم من جود ووتجبه
 الى هؤلاء القوم ان ذكر ربك في السبيل فيهم ارفعهم اطلع عن ان
 قلوبهم قد في الرحمن بل لم يبين انك ان منكم نفاق الذين كفروا ان
 طعن لفضل الله وسوء في يوم فترفع اعلام قصرة والاقطار باسم ربك
 النصار والمجاصون يوسد في اخرج حكيم كبر مر في اجالي بعد ان راحة
 القدس من كهمه ربحهم الغير كسبه واحمد بقدر العالمين

ابن القيم صادق

قد نزل حسب الله على محمد من سما الذي كان بامر الله مرفوعا

والله اعلم
 بالصواب

ان اعلى قبل محمد بشري فاشك با كبر الله خفيه على جاك وارسل اليك
 نقحات القدس من جهة الجن الذي كان بسبب اقل قدس ساحة
 التقديس من اعترت والبعد وقل عنه في قدس سوا لمن منيعه
 عما اراد لمن يحجب حجابات الامكان انه كان لمن عاد فرتيا

وفي عين الذي خرج كسبه عن فم الله ربك فحقت من اهل بلا البقاء
 على كسبه على نفسك وبذا من قبل كان له من العرش خطبا فطلب لك
 باخرت بلقاء الله ونست من غير فطامرت كبر اخذت
 نقحات الرحمن من ذر القوا ان الذي كان من كبر الله في عا اركان من يمين
 العرش شهودا ان كسبه على حجة ثم اهل على كبر البقاء وانها قد جهر
 على بحر الاسما باسمي الابهي واخضع من احد فوكل على الله وانتهت كسك
 عن رب الدين انه حشر فظنون ولاه باهم كان في حبه الغفلة انك لا اكلني
 غير كسك موتونا قلوبا تام لا تقصو اليوم اليهم والشمال فاعظروا الى
 بالشرق من اذن القدس بلطان كان على العالمين محبلا مائة في النقلة
 الاولى قد جاك كبر كل الآيات فظن في هذه الكثرة الاخرى من سركا علم سزا
 اقل من ان كسكي اذ انضو المكون عن جود داود حوه في بئر الخلق
 وفي كل عين ير مونه برى اشياء ما اطلع بكلك احد الا الله انه كان كان
 شيء علميا وهو في كسبه ينادي ويقول يا ابا البيان فانه قد اظهر
 ثم انظروا الى ما نزل من جهة العرش لا يكون في الاخرين جبارا شقيقا واما
 ان هي من تلقا نفسي والقرن خلق في قصدي وعلما الا لاق برى
 ومن دود ما نزل من له من جيتو ما عمل كسبه في رب فاحضر
 نقحات العرش لشبهه واكف تبالايت من جيتو من جيتو غز عليا
 قل قد نزل معادل ما نزل من قبل بشبهه بكلك عبا والذين هم حسروا الذي

المرشس كانوا اباؤا الله من قبلنا كذا كذا نينا انك كنون على
استقامه نينا لا انا جينا كذا واما الذي كان منته له في
مشهورا نين ان يوتقه على الامر بحيث يشق ستر الكبري حرة
من له نام اقوم على الامر نينا حرة

صلح الصادق

بنو الله

بذلك لم يصب الله في امته برتبا و كانت من القضاة من ياتيه
ذكره ان اذ لم يصب في القضاة من القضاة من ياتيه
بذلك ان كان في القضاة ان لا يحضر من شي في القضاة
من العالمين جميعا ثم ذكر من له في القضاة بناتك في القضاة
سبلا و الروح عليك حرة

بنو الله في الله

كتاب ذكره القضاة من امته في القضاة في القضاة
والا في ذلك المرشس في القضاة في القضاة
الذي توتبه في القضاة في القضاة في القضاة
آيات و حجج في القضاة في القضاة في القضاة
على اهل الجاهل الذين هموا بالاجور و الله جاهد رب العالمين حرة

بنو القضاة في القضاة

+

بنات الله في القضاة في القضاة في القضاة
التي جالك في القضاة في القضاة في القضاة
والله انطق بنات الله في القضاة في القضاة
خطا في القضاة في القضاة في القضاة
و الله انطق بنات الله في القضاة في القضاة
يا ورفي حرك في القضاة في القضاة في القضاة
جست في القضاة في القضاة في القضاة
سبت يا وراق بنات الله في القضاة في القضاة
بقايا في القضاة في القضاة في القضاة
و انك على القضاة في القضاة في القضاة
امير في القضاة في القضاة في القضاة
صلح بنات الله في القضاة في القضاة

بنو الله في القضاة في القضاة في القضاة
بنات الله في القضاة في القضاة في القضاة

المؤمنين ان ربك برك و يسمع باله كره و انزل الوحي بسيرة اياك ان
 عظمك شوقك الدنيا ان ياتي على الامر ثم فرجى بركى بجل فقلت
 انك انى بسيرك انك ربك الوحي بسيرة لاني فرجى عنك انك انى بسيرة
 وسلوة عنك يا عيسى و ما تسمى به من انزل لك من جبروت المقدس
 الرزق طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 يا عيسى رب العالمين انك انى بفضل مولاك ثم انكرت
 في اياك انى بحب ما انكرت عباد الله الذين
 صديقه عليها بها الله

هو الاصح
 هو الاصح

كتاب قد شرف بنفحات الوحي و دار محبوب العالم ان يرسل الى الرحمن
 التي تفتت في بحر الايمان اقبلت الى الله في يوم فيه طرأ كثر العلماء و
 اكثر الاما انك انى بسيرة الا على انه الوحي انى بسيرة
 ان فرجى بركى انى بسيرة من انى بسيرة عيسى ان ربك
 هو الغفران يا عيسى انى بسيرة من انى بسيرة عيسى و يرى من انى بسيرة
 انك انى بسيرة الا انى بسيرة انى بسيرة عيسى و يرى من انى بسيرة
 نفحات الوحي انى بسيرة انى بسيرة عيسى و يرى من انى بسيرة
 قد انى بسيرة انى بسيرة انى بسيرة عيسى و يرى من انى بسيرة
 انى بسيرة انى بسيرة انى بسيرة عيسى و يرى من انى بسيرة

سكروا الوحي على شان منعوا عنك انى بسيرة عيسى و يرى من انى بسيرة
 الذي بركى انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 و بعد عيسى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 تفتت انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 لا تفوتك انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 قل عوا ما انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 و قد بركى انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 تشكر ربك العليم انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق

هو الاصح
 هو الاصح

انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق
 انى بسيرة طوبى لك يا سمعت و اقبلت الى الله ان اعرض عنك انك الرزق

لکن اینهم فی محاب غیظا ایها علیک
و علی الله فی آخر البقرة الحکیم
و تفضیلا بحاجیه علیها الهیة

یا ایها المصدقین فی الاصل الا
رب العالمین اذا اوفت بوعده
قولی سبحانک لا تحزن آل انسا
و محو فی محو کلمات استک
احکامه البیان و باسک الذی
اغالی عزته بقرتک ای ب
ذک و عذتی یا ایها
و انالی عمان و شک بان
ثم ایتی یوم جی و سلطان
و تفضیلا بحاجیه علیها الهیة

بسم الله الرحمن الرحیم

یا مصدق ان الله بعدد و شک خالی
حرکت ندو و انصره و منع تمام
فمنی مرفع طولی از برای و مقامیک
یا مصدق ان الله بعدد و شک خالی

اراده حقین جلالت شکست
کینا سس اردیشوند و لکن
مکملای عالم و لایالی و ایام
و چون حق سس و لایالی و ایام
و حال تکمیل لایالی و ایام
آنرا قسیدان ظاهر و باطن
فرموده و در غرض حق
بیان حقین باطن
است الذی آتی
الحکومت و سلطان
و القیام علی
و تفضیلا بحاجیه علیها الهیة

بسم الله الرحمن الرحیم
یا مصدق ان الله بعدد و شک خالی
مشهور و باهر اوست
کشت او از عالم و عالمیان
مرتبین انوارات

کَلَّمَ عَلِيًّا فَتَقَرَّرَ نَارُ الْأَزَلِ وَجَرَّ كَسَتْ يَدَايَا أَمَامَ الْأَرْشَادِ وَجَرَّ حَرِّ غَايِبِ سَالِطِ
قَصْدِ لَمَرِّ الْأَرْضِ مَنُودِهِ نَارُ الْكَافِرِ شَدِيدِ الْيَوْمِ لَمَّا جُودِ الْأَنْفِ حُجُودِ قُدُوكِ
أَقْدَرُ نَارُ الْكَافِرِ يَمِينُ الْيَقِينِ قَبْضَتُكَ زِيَامُ الْأَنْوَارِ وَالْقُوَّةُ كَلَامُ الْيَمِينِ
كَبَرُكَ لِرَفْعِ الشَّهَادَةِ فِي الْقُوَّةِ وَالْأَقْدَارِ كَلَامُ الْيَمِينِ فِي قَبْضَتِكَ نَامُ
الْأَنْبِيَاءِ بِسْمِكَ تَجَلَّاتِ الْفَرَاغِ شَرِّ الْفُكَاكِ وَبِالْأَكْبَادِ الْوَلِيِّ ذَابَتْ
فِي حَبْلِكَ أَنْ تَوَلَّيْتَ عَلِيًّا لَأَتَقَرَّرَ عَلَى أَمْرِكَ قَمَرُ الْأَرْضِ بِاسْمِكَ مِنْ بَابِكَ
وَأَوْدَاجِكَ وَاصْفِيَا لَكَ وَجْهًا لَكَ لِكَلِّكَ لَنَا بِالْمَقْدَرِ الْعَزِيزِ الْخَفِيَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

بِاسْمِكَ وَآلِهِ وَصَلِّ

أَسْمُهُ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
لَمَّا تَلَّكَ فَارَ لَمَّا تَلَّكَ ابْنُ عَلِيٍّ كَبَرِيٍّ بِسْمِكَ عَلِيٍّ بِاسْمِ الْأَنْبِيَاءِ وَصَلِّ
فَالْخَلْقُ مَحْضُودٌ وَارْتَدَّ عَلَى الْفُكَاكِ الْبَابُ وَتَلَّكَ الْأَنْبِيَاءُ وَتَلَّكَ
فِي ذَا الْيَمِينِ بِاسْمِكَ أَسْمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
عَلَيْكَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
بِكَبَرِيٍّ كَبَرِيٍّ وَجَرَّ حَرِّ الْيَقِينِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

أَمَّا اللَّهُ صَدِّيقُ عَلِيٍّ بِاسْمِكَ وَآلِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ يَكُنْ لَكَ مَعِي الْيَقِينُ مَعْتَدًا فِي ذَاتِ الْيَقِينِ بِشَرِّتِ كُتْرَتِي مِنْ أَيْدِي
أَمْرِ الْيَقِينِ مَعْتَدًا فِي ذَاتِ الْيَقِينِ بِشَرِّتِ كُتْرَتِي مِنْ أَيْدِي
مِنْ ذَا الْقَامِ الْأَعْلَى الْمُقَدَّرِ فِي يَدِ الْيَقِينِ كُنْ حَكِيمٌ مَعْتَدًا فِي يَدِ الْيَقِينِ
ثُمَّ أَذْكُرُ بِرَبِّكَ تَجَنَّبَ بِهَا الْفُكَاكُ وَالْأَمَّا أَنْ تَكُنْ لَكَ لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا
بِكَ أَنْ تَكُنْ لَكَ شَهَادَاتُ الشَّهَادَاتِ فِي كُنْ لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا
الْبَهَاءِ عَلَيْكَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَمُحَمَّدٌ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

ط

وَرَفَعْنَا بِهَا عَلِيًّا بِاسْمِكَ وَآلِهِ

بِاسْمِكَ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وَأَوَّلُ لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا لَمَّا
جَمْعُ خَلْقٍ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
فَارْتَدَّ الْأَرْضُ فَرُودُ سَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
مِنْ قَبْلِ كَسْبِ شَرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الْحَقِّ بِرَبِّكَ الْأَوَّلِ بِاسْمِكَ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
مُقَامَلَتِ يَدُورُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وَجَرَّ

و حصص علی قصد اصنام و آید آن فاکر کشت
 اختری و کما سیر یکن کفر شری جزئی چشیده و یا شامه و اما ارض را بطن
 عیانت آید و غایت به کفری کتب سیر چون غلظت آید بی کج و چو آید
 و اگر با هستی به بجا نادی سواد ملک لغتی المتعال انبیا مشرق
 من افق ارادتی عیانت علی ایک و اک و احتک و علی الله فی قیامت
 مقابله شد

بالمغزو الجدير

کرم مجنوں و ایامی شتمعل من از کرم و کرم مراد قاضی حسن خاوند تالک کرم
است و این فی ظن سده فواشیک و کرم مراد از کوشا و حیلان فی ایام کرم
طولی المثل قبل ایکه سرخ ایام طوارج کرم طولی المثل قبل ایکه سرخ
و کرم و صده ایام کرم طولی المثل فی سیک ایام طویله کرم
طولی المثل ایام کرم فی حوال طولی المثل فی حوال کرم و طویله کرم
ای سیک کرم ایام کرم طویله کرم فی حوال کرم و طویله کرم
ای سیک کرم ایام کرم طویله کرم فی حوال کرم و طویله کرم
ای سیک کرم ایام کرم طویله کرم فی حوال کرم و طویله کرم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وذكر من لنا الى امه من ابا القاسم اشكرها وتكون حبيبة جبرائيل
 زلت الاقدام الامم خلف ربه الغفر العظام ان اعلى بان حصة ربك
 سقت الكائنات من حصة الله في سجن الذي انذ باه جود الهوى

يدعو الإنسان إلى الله الذي خلق السموات والأرض ينطق الغلام سوف ينطق
باب استنساخ يخرج من مراد وأخرج كذا الكتاب يوحى إليك من الله
الإنسان الذي ذكرى ربك في أنفك المائدة ذكر في شدة ما استعجبها بين الإنسان ما استعجبها
من بلاني واني ابتلياني كما استعجبني في شدة العباد ويطرفون في حولى جنود الوحي برأيا
واعلم ما يروى عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال ما أتينا بأمر من قبل الله أو ما الذي
أنطق كيتنا من غير ما نحن على الأرض بكنهه من غير ما نحن على الأرض بكنهه من غير ما نحن
المبرور ولا يعرف إلا في غير ما نحن على الأرض بكنهه من غير ما نحن على الأرض بكنهه من غير ما نحن
بأمره والذين يبطلون بغير ما نحن على الأرض بكنهه من غير ما نحن على الأرض بكنهه من غير ما نحن
عقابه الله

المؤمنين العزيزين العلامة

بسم الله الرحمن الرحيم
 قد سمعنا انك انت واولادك من الكتاب الذي في طبرستان في القديسين
 انتم توبوا الى الله في حقكم من طبرستان في القديسين
 اعطى من الله واولادكم من الله واولادكم من الله واولادكم من الله
 فلهذا اولادكم من الله واولادكم من الله واولادكم من الله
 الذين من الله واولادكم من الله واولادكم من الله
 باللات من الله واولادكم من الله واولادكم من الله
 موايك ثم ذكرنا من الله واولادكم من الله واولادكم من الله
 قد ظهرت الكيفيات ونزلت الايات ولكن الناس كلهم لا يعرفون خلق

الاناب محروم نمائند و آنچه خدا و اصلی خلقت انسانیت ظاهر کرده
یا علی التوحید و تها و در عليك ان اسما الا صدق
قد فاز بما لا فاز به احد الا من شأ ربك ان ربك يعزبك فضلا عن
تفكر فيه المقام الخليم و من شأ ربك هذا من خبرنا به قبل فی لوحنا
الذي ارسلنا اليه ان ربك ابو العليم خبير بحسنة و فضل ما هي السعي
حب الان باو الله لا يسلو من عفو و عزاء بعد قرء و كثر بعد كثر و كثر
و جرح اصل شایه و ما رينا اقلی الا علی جبینا بالی الكبري نشهد ان لا یفسد لقا
المرشد کاشفی له روح باذن من عندنا و حشر انما یکرمه فضالی که کسک نفس نه
من شأ نبش لسنه و ان لهو بحسری الغفر الکریم لو تطلع باقدته لا یطیر من
تفص قول که کسک الله العالین علیه سالی به اقل شی طوبی لا یفسد
ان و یستی فیها سوف تنزل من القلم الا ما تفرح به افعة العالین و
قادر علی الصین چون الیوم شمس حقیقت مشرفه باید باو ناظر به شبه و
بخدمت امر قیام نمائند ضلالت زنده و میت جمیع اقل حق تعزیت
کوبید و سلی بهیه که کسک انتم من لون امر عظیم الیها علیکم من لیس

رب العالمین عباد الله

علی محمد بن ابراهیم

اما مظهر المعانی قد قبلت انک علی فروع المعانی و اعطیت انک جمیع المعانی حب لقا

و کسک انک با حقیقت ظهور معانی و انما انک بالقرء علی کل المعانی و انما انک
قد کسک سیه المعانی و احیانک من انجات المعانی که کسک نطق خالق
المعانی من قلم المعانی و انتم علیک کسک المعانی و کسک انک من
المعانی قلم علی سیر ما یس علی علی قبل ان یسایت برام انداخته
که جمیع روح الیوم الا ان یسایت برام انداخته و با حقیقت المعانی من کسک
بدیع برهان بعد الفکر که تأیید برام باقی علی بیان و ان معلوم نه که کسک
صافی نشود و چه عذرا یست جو ابر کسکات غرضه انی ادراک نموده و انرا ان
کلمات بغضیه نیالوده که کسک نفس در معدن خود مستور اگر چه عند
مشود بوده و خدا بدو و کسک انی ایام کسکین مشرکین متعشده و شوق مغفرت
ای حقایق علی انما کسک متعشده که باو یسایت متوسل برام انداخته و ان
و از فرغ یوم اکبر امین گردید چه کسک شمس که کسکین حجت خاسته و ان
و باو اب اسامی کسک کسک و باو سیه و کسک و باو انفسه و
بایات انشی بهابست ایمانم که انشی انفسه باطایه فخر حیاتش و فدایت
نفسی که کسک ایام تربیت تقوم و از سر شحات اجماع حکمت
بر او میده دل و انتم و حسن قدرت و عظمت عظمه و هر قطع سده و ربانیه
ایست و علی انفسه الله عماره اذ انما علی یسایت غل غل سنی صدور عباد
چون خود را از سجد ارا و نموده غائب شده و نموده ان انفسه و کسک
شبه و کسک غیر مستقره العالمیه و کسک انی در شست که کسک انی

شوقنا لآياتك يوم الدين فذكرناك والذين منهم خلقنا ليعلموا
مذوقنا والظلمين من الظرب الى الله رب هذا العالم فترفع انك ان الله
يريدكم على الله فترفع على وجهكم ابواب الفضل والبرق فترفع الله
ما يشاء وهو وحيد على من في السموات والارض محمد صلى الله عليه وسلم

بنا بآياتك على ابن محمد عليه السلام الله

بسم الله الرحمن الرحيم
يا علي قد سمعنا ذكرناك فقلنا من آياتنا سمعنا انك ابناك ابني
الحبيب الذي خرجنا من الظلم والظلمين من الظلمين من الظلمين من الظلمين
العليين على من في السموات والارض فترفع الله على من في السموات والارض
في اليوم الذي فيه تاتي بك القوم الامم فترفع الله على من في السموات والارض
من عند القوم وهذا انك من الله رب العالمين انك ان فيك
شوقنا لآياتك من النبي من القوم ما نعلم من آياتك من آياتك من آياتك
التي من شرق القوم هذا السلام الذي ابناك انما هو من مملكت
باني عليك على الذين في الآيات من القوم فترفع الله على من في السموات والارض

بنا بآياتك على ابن محمد عليه السلام الله

هو الله من القوم فترفع الله على من في السموات والارض

رب العالمين طوبى لشوقنا لآياتك من القوم فترفع الله على من في السموات والارض
من عند القوم وهذا انك من الله رب العالمين انك ان فيك
شوقنا لآياتك من النبي من القوم ما نعلم من آياتك من آياتك من آياتك
التي من شرق القوم هذا السلام الذي ابناك انما هو من مملكت
باني عليك على الذين في الآيات من القوم فترفع الله على من في السموات والارض



شوقنا لآياتك من النبي من القوم ما نعلم من آياتك من آياتك من آياتك
التي من شرق القوم هذا السلام الذي ابناك انما هو من مملكت
باني عليك على الذين في الآيات من القوم فترفع الله على من في السموات والارض

مطهره و این را تحت اتمسفر من و از غیر منی شایه کل ضرر و استغنی کل
 غیر من و غیر منی و خلق کل کلیل نظر سوا الله استقیم و بناء علیهم
 ارضوا بنا قبل الیک و لا تعد من غیر حجة الاسلام و انزل الیک ما قبح عرف
 الرحمن فی الامکان لولای من اید و قال کت بحمد مقصود العارین
 من کتک العواطلات بانضاک کتک الی الی اما ما منی الشکر است
 و اکثر شکر ای به غیر من و اکثر به بجز من و خطیاست و بیجا الیک
 انک انت الکریم و الفضل العظیم لا اله الا انت الفضل العظیم شکرت
 باو را بجز غیر من و اکثر و شکر الی بهت عبادک بآن توفیقنا علی حجت
 و توفیق انک انت المقتدر العظیم الیها و من لدنا علی کل الباء
 التبریک قبلوا الی الا حق لا یقلوب نورا و وجودیضا و فانوا بها
 و صفهم الله فی قیوم الاسماء حیث هم من اصحاب القیوم و بحر العرشه
 انهم عباد طوف حرام طاکت تقریون المائده و ان الیها جعون
 و ذکرنا انی لا اله الا انت و انک انت الکریم و انک انت
 بحجت منی الورد و شرب منها بکرم حکیم شکر الله الی غیر من و اکثر
 انظر و یقصد من غیر الاخره و الا ولی الله حیث یفنی الکریم و اکثر الکریم

بسم الله رب العالمین
 بسم الله رب العالمین
 بسم الله رب العالمین
 بسم الله رب العالمین

قل سبحانک یا اقدس فی شکاک بجل عطاک حق سبحانک یا اقدس
 باو را بجز من و اکثر و شکر الی بهت عبادک بآن توفیقنا علی حجت
 و توفیق انک انت المقتدر العظیم الیها و من لدنا علی کل الباء
 التبریک قبلوا الی الا حق لا یقلوب نورا و وجودیضا و فانوا بها
 و صفهم الله فی قیوم الاسماء حیث هم من اصحاب القیوم و بحر العرشه
 انهم عباد طوف حرام طاکت تقریون المائده و ان الیها جعون
 و ذکرنا انی لا اله الا انت و انک انت الکریم و انک انت
 بحجت منی الورد و شرب منها بکرم حکیم شکر الله الی غیر من و اکثر
 انظر و یقصد من غیر الاخره و الا ولی الله حیث یفنی الکریم و اکثر الکریم

بسم الله رب العالمین
 بسم الله رب العالمین
 بسم الله رب العالمین
 بسم الله رب العالمین

قل قوم این یوم انفرضا بهت اسرار با فضایلش با حق الی صانعه
 تبارک و تعالی و انک انت المقتدر العظیم الیها و من لدنا علی کل الباء
 التبریک قبلوا الی الا حق لا یقلوب نورا و وجودیضا و فانوا بها
 و صفهم الله فی قیوم الاسماء حیث هم من اصحاب القیوم و بحر العرشه
 انهم عباد طوف حرام طاکت تقریون المائده و ان الیها جعون
 و ذکرنا انی لا اله الا انت و انک انت الکریم و انک انت
 بحجت منی الورد و شرب منها بکرم حکیم شکر الله الی غیر من و اکثر
 انظر و یقصد من غیر الاخره و الا ولی الله حیث یفنی الکریم و اکثر الکریم

در نام شده بمطالع آیت تو چو منزه و ابد و قدرت آیتی و باب سموات
 و ارضی و البحر وصال که در لغات است اکثر متعجب علم بر داشت
 مثل الله تبارک تعالی که بجهت قدرت و قوت و کبر و بصیرت اقتدار
 جلالت بقدره بایر فیه من عباد و و شفعه فکل عالم من هو الملائکه
 الغیر الفضائل و اما باریه مشورت و حرکت ذکر نموده ای استیلا که
 حضرت حسن عظیم مضامین و مضی است از حق مطلق عاقبت و اخیر رای
 و بعضی مضامین قبول کردن دارد اند علی کثرتی قدیر و در باره تو به جبار
 تا تو خود علی علیه السلام ذکر نموده آن هم بایر میشود و منکر و از ازل
 المشور و حکما فی الواح مشق فی کتاب العظیم و ذکر مضامین نموده روح
 از مضامین که از قبل باریه جناب افغان علی علیه السلام بیستی نازل نموده
 آن را گفته اند بسمه بجهت تخلص از عرف از مضامین تدریب العالمین
 و مالک امرش العظیم آنچه هم ممکن شود غایت میشود فی قبضه اماره
 فیصل ایضا و حکم بایر که او هو القدر الغیر المجدد جناب در پیش نموده
 علیه السلام را و از هر روح ذکر خیا می نموده بجهت معرفت مشورده بجهت
 امر تا هم مثل الله تبارک تعالی که ان یوتیه علی اقرار و فی البلاد و
 آثار و بین العباد بایر شمس است را محکم نماید و بجهت و حکمت و بیان
 تبیین افنده و قلوب مشغول گرداند و اما حرکت الام من لدی الله
 العظیم حکم الهی و المشرق من حق سائر الوجودی و الیائی و مناک الذین
 اخذوا انفسهم متاع فی ظل قبا خطه الله لکم يوم الدين مطالع شد

موا افتتاح عجیب

آیتی آیتی اصرع عا که ایاک و اجتمع من فترات حرکت الدنای جری فی ایاک
 فی حقیقه العالمی بمرکز ای رجا غم عا و اقبل الیک منتقلی کنی و کانت
 ای رست تری لا لبس بان لغتوا لحدک و کنت و ایاک و جردوا
 عن کما کانت سسکات باخبره اظم الدنای باج باک و بعرف خیر صکات
 الدنای باج فی ایاک بان تحفظ عوا وک و اما ک بقدرتک و ساطا ک
 و الله الا ان الله القدر مطالع شد

بسمه تبارک و تعالی و بسم الله الرحمن الرحیم

سجاک ک یاریت الکائنات و اخرج الکائنات اشد بلایان نظامی و ایا
 فطیور و ک و برز و ک و ازال الیک و اظهار کما ک و باشتنا ک من کما
 و تقدیر ک عما سواک و سسکات بقدرتک و اقدر کما ک و ان کما ک
 اراد ان یو دمی و امره به فی کما ک و بعین انتضوع به عرف قوا ک
 انک انت المقدرة الفاضل لغز الکرم مطالع شد

جناب میرزا محمد خا علیه بآه الله

المضی عن علی الاصل

سراشته من سستة نور علی بقعة الطور و کما ک باج مشور و بایر فیه
 الا سرت لفتک الاشجار و بشرت سدره اشیاء اهل الغر و رسول لا علی و بجهت

العلیاء فلیدر منکر الله الذی کان من اهل الاشیاء فی الاوج مرقوما یا ایاها الامام
 ان تقصو انفسکم عن شرق الاثم ولا تتبعوا بهام الذین کانوا عن یحیی النور
 بالعدل محروما قل الایمان بتکم سبحات بحلال عن مطلق بحال انما
 الموهوم وخذوا ما اوتیتم فلیذروا الیوم الذی اشرقت الشمس من یسار من فی
 کان یسلم الله فی الکتاب ذکره فاحضر اسک الله فی الغلظ وذلک
 بآیات لا یبدا بملشی من الاشیاء کذلک بلج وراج العرف بنده الام
 الذی به ابرقت ورائض کل منکر کان عن فی القرب بعیدا اذا
 اخذ کل بدنه حقیقه واجتنب کل بدنه قیل الی الی کما یصح بما ذکر
 وکل ایشتهاء یا ایه تنی وکل ایهاء بما یتیمی سبک باطوار ریح
 وریحک و انوار غیر ظهورک بان جملی من الذین یتمتعون کل ظالم ولا سلوه
 کل کبر اقبل بالارستقامه بحری و ان تقصو الراء الکسم الی سبک
 یا مولی الوری عم کتب الی من بلج فضک ما یجلی من متعلقات الی انما
 و من کما یجلی عطا کات الکات المصتر علی اشیاء و فی قفصک نام
 الاسماء و لا آله الا انت الغفور الکریم من ایه نه

چند از اشعار

بنام و در سبک
 عیب بیات

امر و زامان بیان را فی سبک و غایت جرم شوق و لایح فضل موجود
 رحمت مشهود آیات نازل بیات ظاهری طوبی از برای منسجم
 بان خازنه و سبب خانیة دنیا سوسیا و غضب امر و از انبوی

الوری منع غمزه بدو روز دنیا قانع نشد چه نظر نظر کرد و قصد ملکوت
 غایت مولی البشر سبحات او را منع ننماید و حجابات جلال نشود
 یا ایها اقبل حبس خاشایه خازنه شوی بملیکه ذکر شش در یک با غلی بدوام
 ملک و ملکوت با فی و پانیده ماند کل و ساحت احد مس فکوره بدین
 خازنه ازین طلب شایانیه فرما به خطه ازین خطه فکوره بدین
 و نه بر یوم الله مکرور طوبی از برای فی سبک بدین و خازنه و از سوسی ام
 خود را غایب و از او مشایه نمود سبحان الله کما یظلم المصیون ظاهرا
 و مشهود مع ذلک باین و آن مشغول و از آن محروم بکجه سزاوار نیست
 نزد ذکر قدم و ذکر جد و ثبک بکذریه و برادر بکذریه یعنی لغت العوم را
 و برادر بکذریه یعنی انحراف که از توحی آمده و سبب حجاب ابدی و ذکر سر
 بوده محمد کما یظلم المصیون عالم که ترا با تلم علی ما تر نموده و در چنین اسم
 یادست فرمود الیه و احکام و کل الذین اقبلوا سجدوا و قالوا
 سبک یا مالک الوجود و سلطان الغیب و التثود و یلی یا مقصود

من فی التراتب الارشید

جناب احمد علی غلامی بآیه

هو انطلق فی ملکوت النبیان

دشاد الله اولیای الی نبی نوراحر منور باشند وینا رسد و مبارک
 استند الیک عالم و دوزخ اندنماید و جیر نور راه نماید یوم یوم الله مکرور

فیه لا ظلم من قبل ربّه بکذاک لکن خفف بصیرة عالم خبیر معصوم و تنظیم
 اگر عالم بخیر اتفاق منزه نماید بخصیة و خصایصی که از برای حاجت و نیاز
 بدل فرماید خلق را و بدین جهت که اصل آن کتاب محمد بن زید
 و کلّی بصیرت امر فرمودیم فیما بعد البین و کلّی علی المیزان معروف و البین
 تبدیل فرموده و خصال ظهور را بجهات حقین جوئی مستحکمه و کلّی البین
 نظیر دارد و هو الله و الله عزّ و جلّ انشال و انتخاب باین جهت که کلّی
 مشمول باشند از همه التامیع التامیله العالم بحکم
 قلّی الخی الخی که است که با حقین کوثری بکذاک فی الایام و عرفی مشرف
 و مطلع فیما بک استکمال بکذاک الاصلی و از تبع من الاصل و التامیله
 الذی با صراط الوجود و بنوا امرک الذی تنویر الغیب و انشال ان
 راضیا بخصایص و صریحا با را و کذاک و قاضیا علی حدیثک و ناظران بک
 پیغمبر و الایمان است الذی سبقت اراک و جنتک و احوالت
 خلقک و حدیثک و کذاک لا اله الا انت الله الخی العالم البینه القدر
 الیه و المشرق من ارضی کما افضلی علیک و علی الذین قبلو الی صراط الله استیم

و نهاء الا ظلم العظیم
 بجا ب بصیرة الصالح اعلم بآل الله
 هو التامیله من الله الا

و لا یزال یحکم انما انک مشعل خیر من کلّ شیء صغیر و الی التمام

اولی الارض ذات جلاله انک لطیف خبیر لا ظلم و الیه مرجع
 اقتدار و سر برکنده و افاضه علی اهل الارض فرموده یا انک
 و ظلم من اولی الارض و بجا من خبیر و نموده هر دانی مقصود و ظاهر
 و میشود باینست که دست چشم و گوش کوای رسید و نام تبدیل
 آنچه آنچه واقع شده با صبح کلّی که نماینده و شهادت میگویند و هر داین
 ایام و افعی اول شهادت کلّی ان عروفا که پس از حق و آمانی
 خوف و خیر و جمع عاده ای است ایام عمل هر یک ایام و هر عالم
 و رتبه صاحبش کو اعیان و اهری و به این ایام و اهری و این ایام
 لتسع یا ایتا انظر الی الوجود عالم و ایام انما استقام من فرموده
 تفکیک بجهت مشغول ایام و بجا و اهری و اهری و اهری و اهری
 بیکه است عالم خفاست و محمد و ام جلاله و اهری و اهری و اهری
 و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری
 نموده و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری
 که دارد و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری
 راست ایام معصوم و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری
 عمل نموده و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری
 که با اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری و اهری
 علی الی الی الی الی الی الی الی الی الی الی الی الی الی الی الی الی الی الی الی
 محکم است که باین خبیری مستفیضا علی خبیر بجهت انظر الی التمام

الكرمين من غفلتك وعواصف المعصنين من حماك انك انت المسد
على انشاء الآلات المقدسة لمولانا محمد
جناب ميرزا علي قاسم عليه السلام

بجو شوق الكرم

جناب حسين عبيد بهائي عني الله انما بابتاح الله رسال
دشت و بنور القادوس انا مولانا موري خاكر گشت قل سبحانك
الاقهر يا الهي اسلمك بكل الطور الذي استوى على عرش الظهور و بنار
سده ابياتك و اسك الاظم الذي يستغرت مدائن الاسماء ان ترفع
على جوي باب عظامك و فضلك و عزك و عظامك انك انت
المقدس على شأ لا تمنعك شباهات المرصين لانعاق الناعقين لا
تخفك سطوة الظالمين انك انت المقدس الهيم العزير الوهاب
الله سئل لا اظلم الابحني

طوبى لك يا امين بما شئت كاسل القيين اقبلت الى الله الملك
الحق امين نية الاولاد مولى موقبل الى الله مولى الوجود
ان ركبك هو العلم لا يعرف من علم شي انما لك العلم سلطه
يسوع ويرى انه لا اله الا الله في كل الاحوال ما حكمت
بني ذكر حب ركبك الغفور الرحيم قد زلت لك في كل شأن آيات

مفصلات ففلا مريدان من حبيب
غير نادم منهم الغافلين قل قوم ان عبدوا من على الارض
هذا الذكر الحكيم و اسلمهم بمرطبه من العلم و باله رب العالمين
و به خزانة الحكمة بطلانهم على خلق من جهنم انما هذا الناس
عن الاولاد منهم من بعد الوهم ولا يعرفون انهم غايروا الحقين قل كل
شي خلق بشهادة الله الملك العزيز الغفار بخير طوبى لك ولا عكسك
ولم اقبل اليك خالصا لوجه الله الا انك من الخالصين ان اخرج بك الله
ياك انك تذكر من قبل الله حبيب من قبل الله حبيب

بجوده العزيز الجليل

ان يا الهي سمى ذاتي ثم انقطع عن مولاي ثم شدي في سلسله من اجل حبي
و كبرائي ثم ارمي بكلمتي يا الهي ثم ارمي بها حياتي يا الهي سلطه على قوتي
واقدر على جميع نعمات الاخرى من سب زده انتهي التي خست بيد الهام
توسع منها عجب حبسها جوار و على من جوار و على من جوار و على من جوار
في يوم لم يبق ثم سمى يا الهي نعمتي في سلسله من اجل حبي
و تقربك الى اهلاني و بطلانك الى منظرى نعمتي في سلسله من اجل حبي
عرج عيسى ثم ندى يا الهي كاس من حبي و كعب عاني ثم عرج في سلسله
ثم سمى يا الهي في سلسله من اجل حبي و تقربك الى منظرى نعمتي في سلسله من اجل حبي
عن كل شي شوقا الى الله في سلسله من اجل حبي و تقربك الى منظرى نعمتي في سلسله من اجل حبي
في الجنة سلطان مشيه ركب العلم الحكيم چون بيندي كسائي انتم

الحسين عبيد بهائي عني الله انما بابتاح الله رسال
دشت و بنور القادوس انا مولانا موري خاكر گشت قل سبحانك
الاقهر يا الهي اسلمك بكل الطور الذي استوى على عرش الظهور و بنار
سده ابياتك و اسك الاظم الذي يستغرت مدائن الاسماء ان ترفع
على جوي باب عظامك و فضلك و عزك و عظامك انك انت
المقدس على شأ لا تمنعك شباهات المرصين لانعاق الناعقين لا
تخفك سطوة الظالمين انك انت المقدس الهيم العزير الوهاب
الله سئل لا اظلم الابحني

نیل حاضر و آن ذکر آن خاصه مذکور بود لذا از طاهر ذکر است تا نازل
آنکه در فیاضی لا ذکر کم فی سانی جمع آثار است

تجسیر ریاضت

بسم الله الرحمن الرحیم

تجسیر ریاضت

ذکر فی اشقی استیضاح تعالی فی تعویذ الی حیث است خرقی و ملکوت اشقی استیضاح
وینقلها عن فی سوالی بشر یا خیر مکرر می گوید و فی سبیل استیضاح
ان اشقی قد صفا ذکر اشقی و شاکست جلای درینا تو جاکست و جوی و شاکست
من فی ای و لو حاضرین و دنیا ما رسل فی الطاهر و کجی حضرتان ربکست
علی کل ذی در و فی شیخ ام حسین ان کجی و حالت دنیا و دین و ججاست
نظا لمین و کجی انقبلاست نازل فی زمانه کجی نالاجر من فی زمانه کجی الله
فی فی الارض ان ربکست لواء الغیر مکرر می گوید فی فضل الله تم ذکر فی کل
الاحوال الا تحتر فی غاود و علینا ان اجیری ان ربکست لواء عظیم ملکوت عظیم

هو الله ذکر کم

حدیثی که در کتب با هم غلط عالم و محمد بن نور شیرازی حقیقی متوفی ۸۰۰ هجری قمری عالم را
ضیاء اشباب بطور زیارت و در آخرت اجل سلطان و جلالت
قدسه نامه آن دوست مکرر دارد و قدس محمد زهر کله آن شخصه
محبت و دوا و الفت و اتحاد و متضوع و بعد از ملاحظه و مشاهد
قدسه مقام اعلی منوره امام و جرم مولی لوری عرض شد

قول عربیان من الله تبارک و تعالی ان یحفظ بحیره و بحیره سلطان
و یقید من کائنات الاستخاره و تبارک علیه من صاحب الفضل و یطهر
اینها آن طریقی الی الود فی غنی حیا و نامت و ریاضت استیضاح
و در ضمن نام حسین علیه بیانی را اجبناک بنده لایح المسبین
لا تحزن من شیخی توکل علی الله رب العالمین و فوکل موک الیه است
بنصرتک با سحر القالب القدر البهائم من الله علیکست علی من ملک
و یسع توکل فی فی الشبایا عظیم و القدر المستقیم استیضاح

امید هست که امور اصلاح پذیرد و اگر بعضی از احیان توقف شود
این نظر مقتضیات با آن استیضاح بود و هست از آن لوقت و حان
الزمان بطریق کمال نازل من قلم المبین القیم اولیای ان فی حق اعلا
و تجسیر میری با هم و از برای هر یکست میطلبیم آنچه که سبب علت الطهارت
ان ربنا هو محیب العالمین مقصود افاده التقریر فی رخص فی حرج
احت جناب ان انوار علیه بیاء الله شاکست ضیاء
القدس غلظت

طوبی کاست یا اشقی با حضرت الانجاب و حضرت ربک العزیز انو کاست
الذی یجوز فی ضرب البلاء بما کتبت ابی العباد الذین غیر تنعم الدنیا
علی شاکست و حضرتوا عن کلمه الله و حضرتوا علی من صاحبها با حق من این

یا کعب یوم المعاد ان التي آمنت آتينا من ال الجنة الا
عند الله کعب المبدء والمآب طوبی لک ولا شک ان الذي
سبناه الى الجنة لم یسری الا بمن ناز باور ابدی شهدناک
ان انت الملك الغیر العلام لا تخفی من شیء توکل علی کل
الاحیان انه لو الغیر مستعان سوف یظهر الله فضل من
به و یرض عنک مشرک مراتب سبجی بحدیک ثم یسجدی
فی یامه کذک یا مرک قلم المبدء الابداع فضل الله ان یقده
لک ما یخیر عند انه لو المقدر الخمار طوبی لامرأة سمعت
واقبلت وین الامر کفر بالله الغیر الویاب ان اخری بما ذکر
فی الملاء الا علی من قلم الایمنی ذم من فضل ربک ان الله
اتما الیها حکیم من لهی الله بحری الانهار متابعه

انت جناب ان اثار

بنام دوست یکتا

ایام ایام حسن سراج غایت در طلب امکان شعل منیر مبارک کنی
سراج دلج فائز شد و بسبب انوارش مطلع قدم مشرق هم ظهور یافت
ای امت الله قد آیام الله را بدان و از دریای فضلش سائل ال
باش که در جمیع عوالم طائف حریفی شی و از ان منظر اگر بحسب

قد

مردی ملاحظه در الطافش نما تو در محبت ساکنی و او در حق
بکرست و ذکر این مقامی است که بعد از دنیا به بان آنچه در
زمین یافتند و از آنچه میفرمایند برای خود مشغول و در مشغول
بلکه فضل و محبت تا آنجا رسید که باطل را حریف میخواند او است که خدای
بر کل سبقت گرفت و فضلش را طاعت نمود و طوبی از برای کسی که
نزد ایشان نشیند و بهر خاشاک از کثرت حشرت و ذلالت آنها
نفسی است که از این مقام محروم میبویست آتما الیها علیک
متابعه

جناب ان عریبا الله

هو اشرف من فی الایمان

بنیاد حق فائز شدی و بد که بهر طریقی که باشی و فضلش از کثرت کوه
و سما داشتند و تو متواتر شد آتما ایستقام لبه اعلی را بسم الله تعالی و از
ضوضا عالمین و عالمین محزون نشوی و منور عزمی سوف یأتمنکم
بعد من عند و بریکه قدک فی کتابهم الیها علیک علی کل شیء
متابعه

بسم نانا اودیل الاظم العالی

سبحانک اماک که کمالی و سلطان الاخرة و الاولی انک بسلطانک
و آثاره و کمال بان تو ایضا ایضا علی کثرت قاتله علی هر که غم از دل میهم من سما

تقبل به الغم الذي حسني قبحان ربي الاعلى وافذت كوب بجرآ
 به يا حسني قبحان من خلق فتوى لتسقي من ضي هذه ارضوان في شدة
 الرضوى قبحان ربي الاعلى ريفت به يا حسني واجتات على قبحان
 البصري قبحان من خلق فتوى ثم ظهرت حاجب القوس كالريف
 اخذوا غطت به الكلباء الاثما قبحان ربي الاعلى وحركت قبحان
 ظهرت ثمان التواء انما كنت سواد افر من تحت نقابا ريب ضا
 قبحان من خلق فتوى اذا لمست على التنا الى تحت افر قبحان في
 واجبت الوجود الى الفتا قبحان من خلق فتوى مرة كنت وجب
 ثم مرة غطا قبحان ربي الاعلى واذا كنت خلقت الارواح واجبت قبحان
 الى اخضا قبحان من خلق فتوى ثم بعد ذلك خلعت الوجود مرة اخرى
 لقا نفسي البقا من المظلمة قبحان ربي الاعلى ثم اذنت عراف
 برقع السوداء من غرق الغزال على قبحان ربي الاعلى واجت
 است جمال الحبوب في سوا نفسي اذا صاحت الوجود بان على ثم
 قبحان من خلق فتوى واذا افر من جرم الروح في سوا كل البقا تامل
 ونهني قبحان ربي الاعلى حميد فذة المخلصين من نورها التواء
 قبحان من خلق فتوى وتولمت عقل المقدسون عما تزل وتصل
 قبحان ربي الاعلى اذا نادى الدنيا في وسطها ابداء على مركز السب
 قبحان من خلق فتوى قتال رب السما نظرة اليها خير من تلك الاخرة

والا ترى قبحان ربي الاعلى ثم قامت وخامت قيامت كبري قبحان
 من خلق فتوى جلست وتزلزلت فذة اولى نفسي قبحان ربي الاعلى
 ثم بعد ذلك خرجت من خلف شعر الوحا من الزبرجدة بجرآ قبحان من خلق فتوى
 وفرت من لئس حرقا من سوزها اوسرى اذ افرحت الارواح على سوا كل لسا
 قبحان ربي الاعلى ثم اشارت بانها اوسلى وانهدت الايمان من امراني قبحان
 قبحان من خلق فتوى وحركت بعد ذلك مرة بعد اولى واذا كنت الكسرة
 انقضا قبحان ربي الاعلى ثم عرفت رأسها خلقت بعد علمي بعد
 قبحان من خلق فتوى وظهرت صوت الله من شراباني مكرية المسكة الا
 قبحان ربي الاعلى اذا ظهرت آية قليل من جعد بالظلمة لاي نصيبا
 ايضا قبحان من خلق فتوى وناوت بناء الله في فردا
 قبحان ربي الاعلى قتالت ست خنزون باسحاب نفسي قبحان ربي الاعلى
 فتنبه عرجهم كمال في كعبة العما قبحان من خلق فتوى جازا ثم
 على لوح البقا من قبحان ربي الاعلى قبحان ربي الاعلى وفيه حكمة من الاسرار
 اني لا تشبه الا ترى قبحان من خلق فتوى ١٥٢ شانه

بنام محبوب عالميان

اي تالله حكمة الله انك تبارك اكر تامل في فتوى برحمته الكراما
 ازان محروم وممنوعه واليوم قائم انيا روح ماسوا فدا انظر كن

جميع من على الارض ازواج واما بخصوص عرفان آن تراشيدان خلق شده اند
و در آيات خود جميع را عرض حق تعالى منته و در مكره نفس معده و
مذكوره و از انا و خديج كبري باین شرافت حكيمى نماز شد چو كبري
بآسا و خسر آدابت ملكه فكر شاد به كشت بپناها و مرثياها
او از انانيت كه در شمار رسد را بپي مرزوق شده و از سلسيل نقاشا سيد
طوبى لها و لكل آمنه اجبتها و اقبلت اليها و نطقت بپناها اى قسم
جميع امارات انراض و كبري سر بايتم و كل ابعرف و حيتت فيما يسم كبر
امر و روز ذكر و شاه است تمام است همه نماييد از انخاست
اتم محروم نماييد و با الواد و امته فامر كز يد اليها و حيك على
من حيك على الذين اتبعوا اما انزل الرحمن فى كتابا يبين الحجة بغير

هو الاقرب من الاقرب
اما ذكر كرت فضلا من لدنا ان بكت لولو الكريم طوبى لك و ليعيل
فى سبل استماع به سكان القرد و سن الدين افا فاعرشة العظمى حذر
على استبانى ما ذرفت به عين كحريات فى نكته العليا يشد بذلك ملك
الورى فى ذالك الميسر قل سبحانه ايرى قبضك الملك
و الملكوت سبكتك باسك القديم الذى بنا حبس الاضنام
لان يجعلنى مستيقنا على خدمه امرك ونا طفا بياك وناظر الى انك

اى رب و نعتى محبت كى على تحت و مرضى انك انت محكم على
ترى و قمع و انت الذى انما خبير اى رب عرف حياك ما غفلوا
عن عظم جسم على فبني الايك انك انت المقدرة العزيز الحكيم

پيوند بين حق و الا

كذلك استندت ذكركم بپيوند بين حق و الا
اخرى و انما حيك كى اى الله بپيوند حق و الا و انما حيك كى
او انما حيك كى بپيوند حق و الا و انما حيك كى بپيوند حق و الا
و انما حيك كى بپيوند حق و الا و انما حيك كى بپيوند حق و الا
قرع من باهرت بپيوند حق و الا و انما حيك كى بپيوند حق و الا
من اين بپيوند حق و الا و انما حيك كى بپيوند حق و الا
كذلك و انما حيك كى بپيوند حق و الا و انما حيك كى بپيوند حق و الا
حيات الامم بپيوند حق و الا و انما حيك كى بپيوند حق و الا
جزا انش من حق و الا و انما حيك كى بپيوند حق و الا
اى حشتم و انما حيك كى بپيوند حق و الا و انما حيك كى بپيوند حق و الا
اخرى و انما حيك كى بپيوند حق و الا و انما حيك كى بپيوند حق و الا
المرشدين على حق و الا و انما حيك كى بپيوند حق و الا
و انما حيك كى بپيوند حق و الا و انما حيك كى بپيوند حق و الا

و احيائهم في هذا اليوم
 قد كانت اياما تشرق الارض من نور مجيب الضياء فيها ظلمة باطن و انك قد كنت في الظلمة
 ان الظلمة كان صانعا انظمت لادوية القصة العتير و كان مكانا حركته
 في العنايتا من لمن قوتها قاعد من عظم قد غلبت لادوية العتير و احياء
 و ظهر و شاء و دار و دوا و هو الضال المحرم اليها من لدا عيك على
 الذين اخذوا من الحق الوحى من رخصا و رحم شربوا من باهر الغير البديع

اب المهاجر بنام دوست يكتا

اي من قبل جوار الكسوة بما اصابني خوار و دست شسته و دار و خل خل
 كما نادى و د و خسته يد و كانا فخل متوجرا ارض صا و است و لي
 في اى الله شيك لود الله كل شدة و متود و شاست اعدلا شينه
 قسم جبر علم اهل ان انفس ميثا به نجومه و در اى آسان مرغان و ميزه
 اثماره و در اى اشجار حنان و كرايان لاد و قرايم و خجوا به
 و آذران بسبب ظلم و اضاف فراع ارض مستود و خوار كشت به
 كين كراست و رحمت و اقبال و ايمان انفس اى ادياى
 حق مجيد شايه تا اين مقام عظم اعلى را محفوظ دارد و الله يكره بالكل
 الصلوات يكره بالكلالات العظيمة الله هو القدر الكرم متوكل و كليل
 لا و تفرم في هذا الامر شيشه تا بل شرب العالمين اسما و تفرم العالين
 و يفرم

قل القبح مجربى في تصدوى و غايه اعلى و رحاني اسلك بالاسم الذى
 بلج بحر ملكات من عبادك و اذبت فاعلمت من غلظت
 بان تحتدلى و الا ترى انما امة من تحتك الاعلى في كتاب
 لا صفتك الذين يتوكلون بحجاب الاكبر من التوجه الى النظر الاكبر
 و ان تحتهم شدة و امة البشعر عن النظر لك يا ملك العتير اى
 و شدة اهل لسان بقدرتك و ضعف عبادك و بقايتك
 و قرايتك و در كشت و ذل و اى اى رب اسلك
 بما عيك ان جنتهم من مظالم عرك في رنك و مشرق عيك
 في بلادك انك انت الذى لم يجرى شيى و لم يملك امر فى
 قضيتك ملكوت القدر و هذا عليك سهل يسير اى رب
 قل انهم سمعوا نداك و سرعوا الى باب جنتك العالمين و اى رب
 قل انك اى رب لا تفرم عاك و لا انجما هم و بين نما
 مكتبة من ظلمك الاعلى لافى اجتهاد و لاد لالات القوى

الغالب القدر العتير شايه

جناح منظر اهل العتير

بسم الذى يفرح بالعلما و من الاصل

و اكتب بطن باطن ربح اسلك الى الله رب العالمين يا لوح

که از طرف قدرت جباری افتاده و توفیق از او بامر باشد که پاکیزه شود
و قابل تجلیات انوار حق معرفت الهی گردد یا چنانکه علیک بهاء الله
مولی النوری تباری مظلوم و سبکدوش شریف استحقاق پذیرد و در آخر
سامعه و مکرر یا چنانکه فیض و اثر و نصیحت و انصاف است
بایست قوی بطلون بایست قوی بفرقان بایست قوی بصفوح
یا رضا و رفیق میطهر یا آیه فرامی و توفیق بخشه تا الا شوی آنچه که خواهد
و مشورت من فی الامکان آنی تغییر نداده و تبدیل نیاید از دست
مقام است حالت کنی که در نظم مولی الودع و این فخر نورانی و صبح ظهور الهی
تا زل گشته زنگ بر خفا همی عالمین آنکه بدارد توبه باین غلظ
نوشی با مصافق اگر در آن پیشه کنی یافت شود که بآن شغل باشی
اولی و انبایست و اگر طوفان غالی باید بافتش کمال توکل من
اقبال الهی قصد مقام و زود بدار کنی و با محضه من مشرق فضل
مطلع خط غالی و در حال از حق جلاد از برایت توفیق و تائب
میطلسم اولی آن نفس هم بایست و قصد و سعی نمایند شاید از بر
بیت طالبی یافت شود و اخلاص نماید تا غایب شوی و باراد و عمل غالی
نقل شده تبارک و تعالی آن بستم و بویک علی بخت و شکر مستحق
کبیر بران تجلیات انوار حق فضل بشارت ده امید که در حق سده بدار
بقامر شده حسیتمی فایز گردانده و بیخ معنوی رسیده اند هو المصداق

بیت

بیت آینه که کنی کنان بهشت حکیم علی مشرب جنت هم سرانجام
صفت بیست و نهم

هذه الغاية والطلب

بیت
بیت المنة جل الى الوجه قد صفا بجمک و صرحک و غیر آنکه بجمک
ان نیک بود علیکم خبر از افکار که خفا من عینا و کفرنا حکم بجمک
رحمت من اذ بار و جود مال مقبل الی الله استب العالین کف و اللین آمینا
ان لا یوتروا الایة اذ قد لا یطعم الا بالمرل فی الودع العظیم قلی لا الاله
ضدوا مشیا کلم و حکمک امش شاداکت هذا الیوم من کلم و حوالا کلم
عز و کرم شاد باراد و امش الملک الفرح و خبر ان افرح با شرف
من ایش کلم و غنا تیریک الرحمن شرفان و کلمک است کلم و کلم
الغروب کلمک انشاد و با مقصود العالمین ابدا علیک و علی النین
نیده الا و بامر الله حق نور و حقین توبه

بسم الله الرحمن الرحیم

بیت
بیت المنة جل الى الوجه قد صفا بجمک و صرحک و غیر آنکه بجمک
ان نیک بود علیکم خبر از افکار که خفا من عینا و کفرنا حکم بجمک
رحمت من اذ بار و جود مال مقبل الی الله استب العالین کف و اللین آمینا
ان لا یوتروا الایة اذ قد لا یطعم الا بالمرل فی الودع العظیم قلی لا الاله
ضدوا مشیا کلم و حکمک امش شاداکت هذا الیوم من کلم و حوالا کلم
عز و کرم شاد باراد و امش الملک الفرح و خبر ان افرح با شرف
من ایش کلم و غنا تیریک الرحمن شرفان و کلمک است کلم و کلم
الغروب کلمک انشاد و با مقصود العالمین ابدا علیک و علی النین
نیده الا و بامر الله حق نور و حقین توبه

عليها بسم الله عرض نمود با مصفا خانزاده ابدان تحسین فی المجرى
الى الشرح القليل باب الترتيب العائلي سميت لوح منقوش
او نهاده ابدال شب انجمن و قلعه نقصه انجمن من مشاكر
فی لوح سبعين الجواهر الحكيم و حقا ايا منى القدرت العالمين
چهارمین قول علی علیه السلام
انما یؤمن بعزرائیم
تتونه

[illegible]

و چون از عرش پادشاه و نمایان حضرت سلطان سلطان ظاهر و حمزه بن علی
کل علیا و دستار قرطبی نور سلطان و هر ظاهر و فرات جدی
بیرون و دید ای کاش خسرو اول باقی می ماند چکه بخیر و منف که
او را با کشته بر شیراز تعاقب جست و ذکر نو آنچه که در میان آمد و هم جاری
آن ایام هم حضرت اشرف را اخذ نمودند و هم در
بار و او آن کلمه را ذکر کردند حال اشرف تحت
تراب و او با محنت و محنت میاید ای سبب شهادت
اول چه و علت تاجانی چه اعرف و معرف و توفی العلم
شهادت اول سبب است و صدق اتفاق و قیامی علت که نب
و انکار اتفاق بین کفر و انحراف شد که میروند و ایستاد خراج
من میده و انقلب مثل لطف بی هر خبر را بخود نیست او و میند
از جمله جناب سید جمیل زواره را در عراق بنظر ایوم
بود و او در مقام دیگر تحصیل از کتابیان
تزل طوبی لم یجد و رای و اکتب فی امر الله و نفوذ کلمه العلیا
و علی زکیا کی آمد و با عماره امام باقر رفته و بعد قصد تفرقه نمود و مقبل
الی البیت عمل کرد آنچه که مشر منقطعین از آن متخیر اگر چه فعل جایزه و مکن

امری میگوید که از اخذ نو سیرو جایزه و میزبان و کلمات القند بیش
به کت میرا که سنائی العراق باری بشنو ندای مظلوم
اعلم ای یقین ان الوسی من حق العباد و محمد منی و الی من علم امام باقر و اویم
من شکر ان سس ظهوری امام حبی و العالم من اجل العباد و میا و بیای و بیرون
از حق سبطی هم کل را بر جوع تو رفیق خطا فرماید که مراد علی در ذکر شهادت
جاری شده آنچه که کافیت و مکن عباد و عدل نما چینه و از انجا
بی نصیب آفرین شایسته بشنو از این مظلوم و بکلمات
الایمه و او حالات با قایل ضرب شیده و کلمه نما و از حق طلب مرا
از شل آن حرب مقدس دارد از اول امام ایمن شایسته الایم
مینرو مقدس ناطقه از عراق و از هر خبر و مکن شکم بران خلاف بارید و آنچه
بمقام رسید و در میان نفی نگری نمود حال مقدس از نفی
برنده شش قیام نمودند و حیت این مظلوم که در حرب شیده اعمال نمود
و این مدیم قیام و ظهور و فکر نشاید چینی ایچ شوی و خود را و حامی حیات نجی امر
اولی باطل و باطلی من الهی الی باقر بناس الی لای الی و السلام علی
مناشیع الهی آنها

سبحان الله تعالی و در ریاست معضین اخذ نمود و در حین بکلمه
متنک و براسی کاف اگر کیت آن فکر نمایند خود از غلطات بهره

نموده و حق میطلبد که آنرا بفرماید آنچه که سزاوارست و حق را بداند
 این که علی الزمان مملی المومنین ائمه عبادی **قوله لا یستحق**
 ایضا میستحق آیتها هیچ نماید و ازان را از احوال کذب بلا تشکیک نفس ندیده
 و نیز او را در مثل قول جلاله استواید اینست اما صحبت که از حق سزاوارتر و عظم تر
 نموده طوبی لک الشاکرین و طوبی للناصحين است

در باب تخریج علی السلام از اصفیاء تخریر صاحب بیان شرح ماسویه فلامی
 و کتب جسته فی فکر و جوده است ایشا را شانی و لا با تزل
 فی لب بیان و در مقام دیگر میفرماید و اگر ذکر کرده اگر کسی
 یکت ای بیاورد و روشن نماید آیا این پانزده بیحیث نیست
 معتقد چه بوده طوبی للناصحين و تخریج احوال سایر علی است
 نمود باید که شایسته آن شنیده نشد اینجا و در جمیع احیان از برای علی طلب
 نموده آنچه را که سبب خنای و فلاح است از این عبد مع گذشت
 که از اول در حضور بوده و از جمیع امور که سوال نمی نمایند
 کنی از شخص غایب سوال نمائید آنچه را که بران مشکفته و حقیقت کجیل شود
 و او را هم شکست و بیزیل کذب مشیت و همین جناب
 حسب اخضر علی چه دانسته غایت ذکر نموده اند که جناب خیر جناب
 بینا علیها بصحت دانسته و این را حق دارد و قلاب شاهزاده این است
 طالب ملاقات شدند و ایشان چون خارج از مکتب بودند و در

و عدد ملاقات دادند حال گزشتی از اخبارت من معنی الواح که بخت تو بخشد
 و ما سر کار ماکو و طایبین بخت و بیان حکم کنشاید ششده حقیقتی قصد بجز
 غلط نماید و فاش شده آنچه که تصدوات یا علی لا تقنع انما پس من النظر الان
 خود گرفت و الا تصاد من میده و حیک مطلق اهل مکتب است
 المقصد علی انشاء الاالات الامر حکیم چندین قبل نیست بودند یکی
 از ادبیای معروف که در آن اضر بود او را طلب نموده اند و کتب ملاقات
 آنچه را که نموده اند آنچه را که شکست چه که شکستیک حاضر شد و طالب
 لغات شسته اند امر استر نموده و بیسچو چون که سبب اشتغال است
 اقبال کرده و اگر نموده از حق جل جلاله میطلبد و احوال این مواقع ادبیای خود را
 با هم نماید آنچه که سبب تو چه جرم است با تو را چه از حق کل شیئی قیبر
 هادی دولت ایام از اخبارت که نشسته و بعضی از اخبارت را از آن است
 یکی از تقصیر آن اخبارت که جاسته تو بنماید متصدد که مجده و حزن غل ضرب شده علم
 حقیقت نیاید ادب از اخبارت و با حجب کمال بداند و در طلب ادب و فضل الامر
 آنحضرت هم در این نام با کمال اوقات ملاقات نماید چنانکه از روی رایج منتهی
 اندر بی علی قیبر مقصد و مریض بود و از بجز و کلامات که افاشه ما است
 اظهار دارند که اینها که شغل کرده نقل تشبیه که قتالی ان یونی محرم
 و بدینکم که ایتم فی الدیالی الا ایام علی اثبات امره با کتب و بیسچ علی

از فرمات کلمات شاه و شد تصدق حق منزه و تعاد و جلالک سبأ عرض
 در شرف استقامت **قول الرب تعالی و تقدس**
بسمی الیموم یا علی اکبر علیک بجهت تعالی
 و معنی این سخن اینست که ای علی اکبر که بزرگوارتر از حق نیست و لا اله الا انت
 بنده فضل تو کنم و تو که کرم خود را بختی و عالم ملکات را با ملک لبت با ما
 قران امام الوجیه پادشاه متعاضد و العالمه و السلطه الامام ان الامام استعد
 بقدرتی و الاشیاء بریانی و التما تشبه سلطان فی الدنیا و الاشیاء فی الدنیا
 تا بجای بی و ان سحر و جاد و دیگره و ایانی فی انضاج سبأ و فی الحقیقه
 و الاشیاء ان اللسان یقول و القول یفعل و هو خیر من القول و فی الدنیا
 ایگان بجز نبوت امر من انوار و شمع علی الاشیاء و ان سلطان فضل و ملک از حق
 من لا و بشخصه و ملک از حق تعالی فی اعلی تعالیم و التما که علی اکبر می
 رفیعان من بسمی الی شکر و ملک فی الدنیا و الاشیاء که من علی مقام
 لا ینک احدی و احدی و احدی و لا یستغنی عنک خدعه الاشیاء و الاشیاء که
 فی زمین و نباتات و حیوانات و ملک فی کل عالم من عالمی ان ربک جو
 اشتیاق اشتیاق **یا علی اکبر علیک بجهت تعالی**
 حال گوشه نشینی و تنهایی پاریش بگشودن امروز و سده مبارک
 قلب فردوس علی بار کله علیا اطق ای ملک فی قدر و وقت
 یانیده یا آنچه سزاوارست عمل نماید **یا علی** این سنده در

در همین بجز اطق و شش معانی و برش پاریش و بکن اطل و ان شری
 ممنوع مجرم در هر ان غیر شکست و میان من و سبأ و حق تعالی و ملک
 بصیرت و دلوک مجرب از حق طلب این عیانت سلطان را با صبح قدرت
 شق نماید و عباد غافل را از هر کجای که آید طوالت قدرت و توفیق و اند
 کلمات تیسر نشیند و اند بکمال قوم انصاف و هدیه انصاف و هدیه
 حق و طلاله و انکه و سبأ ایات و نبات و قیام و حق کل زمین علی نماز
 بوده و دست بر صبری شهادت داده و بر نصیری که ای می طوبی
 از برای شکست و عدل و انصاف حکم نموده و دهن ان او یام بود از نعمات ایام
 انکه هر دو ناخت و ایامی از طواف و از قبل حق و نصیر بریان
 بکوار و شکر و انوار و جلال و ساطع چه نماید شاید این را شکر
 شود و عالم شکر نماید اصحاب شش پس و م کل دست
 اند سحر کور و هر یک بکراتی نماز و از قبل ظلم و مجرم و اگر ناخبر
 بریان شکر و غایتش بشارت و که شاید بشارت الهی و هر یک قوه
 که تو فی ظاهر شود ان ربک نیج و یا امر العباد با نیجهم انه جو ان
 العظیم استیج چند قیل و بریان و میزند یعنی حاکم بنای انضیا
 مشعل عمل نموده آنچه را که و قمر سرور کتاب بجهت و فرج اراش و خود
 کشت در هر روز غلغله از او ظاهر و غلغله با هر مع ذلک قلم علی انکه را و یا

توقف نمود. مددستان جهان نای از غایت کبریا و مهربانی غنی بجهت
 اعدا الصدق مع صاحب علیا السلام فائز و محض و دل و دستان و دستان
 انواع متعده مسئلت نمود و این نام خدایت شده احوال گشت
 بشره جنایت به بیفرج و بکون من آثارین ارض و آسمان را حیات
 شده و این صفت سبب علت گفتگوست بعضی سخنهای این است. بکن
 و جمع احوال و آثار و ظلم متحرک و حق از اوقات با یکدیگر را گفتگوست
 قول الرب تعالی و تقدس یا معاضد ضعیف بل کم کم بیک
 شیء مضطرب خائف شده میشود و الا جمعی از او را در این احوال
 معین میزدیم و از اطراف میطلبیم. لکن ضعیف عباد توقف نمودیم
 سبحان ترکیه از دست و علق و غی سست و اضطرار
 بهجده دست و ارض و علق و دولت علیه بود ما بعد از دست از
 نفس موجود و ضعیفی دارد و وفای ظاهره مع ذلک عمل نمود و از آنجا
 که دیده و غلطی از حق طلب صد و طلب است علق فرمایند و تو را که
 تعویذ نماید شاید مستور و رایبند و از او با هر نوع و افاضه شایسته
 انجمنی و بختی انجمنی است که سبب از این صفت جهت عدم
 اطمینان چه مع آنکه در حال غشائی اینطایفه را گشت به بختش و از آنجا
 وارد آورند و بهر حال شکست نموده بهر وفای حال است و مقارن
 دیده نشد عالم بخت که بجهت سبب جهت بر اعراض و غرض و غرض و غرض

قیام

قیام نمود. باری در حال این مقام این غرض و دست و همچنین دعا
 و طلب یقین از حضرت باری جل جلاله آنکه بگویم و بفضل العظیم
 و انکسیر قوم و اشد بعضی از احوال این بخت گشته این عینا فی اقبل
 قبل حصول موارث را در غرض و جهت که انجوب بهجده کلمه فرموده اند
 قبل از این که در احوال این بخت گشته و بهر حال غرض این است
 گشت و این دست بوده و دیده شد جواب غرض این است که
 انجوب نوازه و بخت سید جواب حال نرفت بلکه در احوال و در دست
 در دست این است که باری از نظر ما که نرفت چه که در دست و دعا و دعا
 که دست فرموده اند و بخت این بخت را عینا فرمود. باری این بخت
 خود و مقدر متصرف و این حق جل جلاله میطلب که باری که اوقات قیام
 آن تنها هوای و القصد العظیم و این حق جل جلاله و انجوب نوازه
 ملا خط شد بسیار شکایت از نرسیدن جواب فکر ایامی مذکور فرموده اند
 این بعد از احوال خود و اختیار شده. نموده چه که اگر انجوب الو احیکه
 معنی این مختصر است از امانت ربانی بازل و همچنین جو بهی
 معر و ضلالت و سبب را معنای سبب است که بخت متعده و ملا خط شود
 در این مقام از نظر علی از روی کور ظاهر و این بخت
 یا علی مانده است. نعمت باری تعالی از دعا و محبت و این بخت و باری که

شهادت ائمه را قتل آید و همچنین تا مرده آید آلاء است الغیر محمد
یا غلام محمد و ناشایدا جایی آنگاه بر سر منوی که در اینک مبارک است
بیایمانند و اینک مبارک فیصل آید و بیکم ابرار است بعد الله
هر نفسی که آن ناز شد خود را سست بر شایدا و بر سر طینان سستی
از حق طلبی تر آید و نایاب عار آنگاه بخوبی و ده نمانی و بر سر سستی
حرکت آید و آن از حق طلبی و کسیر بیان بگویند ظلم از اولیایم آید و
انام از نیکان مملوک و عملی و امر اینک علی اظلی منزه و طبعی که هیچ صاحب
سمی آنکاران تمامید و صاحب عصری که ای و به مع ذلک
میر میزبان گفته اند آنچه که در معوضی نگفته مقام ادا و سب
اعتقد و بجای خدمت و عزت ترک جسد از حق کجای بجز بیان
که نشسته اند بطینین قدر شغل بچشم اند که بکمال
بناظر علی حقیقت سده رفتی تا نگرشند آن به انضال و هو
الامر علیهم خیر آیتان لایزال بلکه آنچه حالی شغل
از حق طلبی و طینان را می بیند و بر سر سبب ارتقاء هر دو است
و این دلیل صحت نزول که لسان عظمت بلکه آنجا بطل از حق است آفتاب
فیصل و صافیت و از حق حقیقت مشاهد و مندرج من آنجا نازل شد
آنچه که بر سر منزل علی با هو علیه از غرقانش عاجز و تمام است
ذمت

ذمت و پستان که از منی که از حق خیر تمامید و از باقی اعلی تا نگرش
بر سر امر اید که هر یک از آن دو که از حق و نارسد به غایتش منزه و
شغل که او آن شایسته اعتقد علی است و هو التامع الذی لا یمنع شیء من
الاصفا و چنانچه از حق لا تجزیه و فریاد شده و انکار شستر بسع و بری و
هو التامع بصیر و اینک مبارک حیات علی حید و صیبه به الله مرقوم
و شد که بعضی از دوستان از ایشان نگذرد یعنی از حق نیستند
مع انکار ایشان تا هر چند قند و بغیر و باحتیاج از حق منور شد
و اینک از حق انکار کنونی و از حق اعلی تا نگرش من و شایسته
الغیر السبع فیصله آید و بیکم ابرار و هو علیهم خیر آیتان
که حقیقت هر همت که از حق بر مرقوم نموده اند و هر حال ایشان منزه
و مرقوم نموده اند با حق ذمت و الا خلافتانید شایسته قسرت کنند
حرکت از لایزال با بیکم مبارک فیصل آید که از حق مرقوم را در شغل نظر با
فصلی است از شغل و حقان و در شده و به دست که هر دو هم از حقان
از امور موافق و ضام شده و نشود بایست نمایند و در حق ایشان و مکتب
امید است که دست او را موافق دارد و بر سر سزا و ادا است
لیس از اعلی تا نگرش بر سر ایست و الله نگذرد و با ناظر اعلی تا نگرش
این بر کل واضح و بر سر است که نگرش از اعمال غیر مرقوم شده و باحتیاج
اندر شمس منقول نبوده و ذمت و لکن بجز اینک علی از غلام علی تا نگرش

شوند مخصوص درجا که از مقررین در کتاب الهی از قلم اعلی معلوم
عالم باید از اعیان و اطمینان و توحید و اقبال و تقدیس و تشریف و انقطاع
این امور منقدره و اضطرره و ضعیفه و مستقیمه و یابنده و منقطعاً
عن کل نجات و الا شطرها و الا فاق باقی اطمینان باشند استی
فی حقیقه اگر آنچه سزاوارست ترک نشاید اما استیلا حالت نماید که در کتاب
که ایوم از او غافلند و اقبال کنند آنچه در حال زاده معضنه
ابواب و الذکر و شش، علی خضر حکم علی مرید حکم علی سبوح توکل فی امر
تبتا و بحکم و رب العرش العظيم و الحمد لله العليم
خادم فی شهر جمادی الاول سنه ۱۲۰۳

بناب علی قبل کبر علی بهار الله الانبی

هو البیت العظیم الیم

نامهای آنجناب هر یک بملاحظه مطلقه فائز و عرف توحید و خلوص
و استقامت از هر صریحی از ان متفوع است بلکه در طبع کتاب ذکر
نمودید این فقره معلق و منوط بشورت است این آیات از
مقتضیات حکمت عدم طبع بوده و هست چه اگر کتب مکتوبه
سازد

مبارک و از منزه زاده شود و هست سبب ضوضای جلالی این کرد و اگر چه
از برای صامیان و صریحی و معنوی است و بکن اشیای این
مختص و هر صریحی معصومه ای یافت میشود و اگر شریک فکر و
مشاهده عاقبت امور را در شریک قیام نماید از قبل حب استر علیه
بنائی ندارد و نمود چند جلد معدود و طبع نماید و اذن غایت شد و بکن
این و صورتیست که تجاوز از حد نماید و ابواب غوغا غوغا و بکن و
عشرین سنه میشود که با اقیانوس غیر مطابقت طبع شدن فلک الی
سنه قبل در اقبال آن اطراف تو خفت رفت چه که در زمین بکن
منظر ندیسی از ابواب تنگ نماید و ناخستنه بر فروخته و بسج
احوالی و بکن ناخواب و انجذاب و مکره بابت احسن فائز
و مدتی متوقف سلوک و اطوار را از هر جهت ملاحظه کرده اند اگر
نفسی در ابواب و سلوک حق فکر نماید بجله مبارک که انک انت العليم
بهم که باطل شود و در آن سیکه و بیفتت از افق عراق ساطع الی جن زلم
امور از قبضه هست در حق بوده و مقتضیات حکمت و امر و احکام
جاری و با خیریت مدنی ایران ساکن اعلی فساد ممنوع اگر فی بکن و بکن
ظاهر شد توقف میرفت نافرمان از هر دیار ظاهر و هویدا نشانی
تبارک و تعالی این بختک و اولیای من شریک عدل و یونیک

و ایام علی مکتبه صاحب الله حصا لا و آید و در عا محضره آن بوقت
 الصبر و اینکه اگر کتاب ^{بسیار} شش ماه و ده روز و پنجین جبات
 قبول حدت و شوق ایست از القاص فتن لومی مخصوصه از سماء
 چون ازل و عا نامیه بپوشیده و بپوشیده تمام علی حدته
 الامر و عا بالکثره التثنا و متفقها علی ما راده الله رب العالمین
 ذکر احوال او و ایامی آن ارض و متفرد از قبل مظلوم کل و ذکر عا و
 سلام و تحریک نورش عالم افند و معلوم از متفرد نماید بریان
 نسل اولی ان بچل سما شوم فی لاسماء و او کاسم فی لاکا
 و بچل اسم اعلام ذکره من جلا و نه علی قل شی قدر آنچه
 در باره و بقدره و کفر نموده اند اینفرد باید روح و روحانی قی شود
 یعنی رضایت اتم و رقه اگر اراده نموده اند و فی تحقیق یابند
 توجیه نامه که کثرت شرف شخص الاذن من ارض سما و اراده
 ربک الامر حکیم یعنی از قوسل طرف بنور اذن و کثرت شده
 ازان منو نس که بچل همراه باشند مخصوص حدت متفرد است
 و ازال بچل ایام و معدودی با و قیست ان غفرت ارا
 حدت خویند انرا استکل نماز شوند و بچل کسب و صلوات
 بنایه قصوی و فرود علیاست و اما مصرف مقدار صدقانه

اگر مکتبه و بعضی باشند و بعد از دوره و امین ملین و خط و هر نماینده
 رو نماید الی بین بلیست و ملین ایام نماز میشوند آنچه که ال متفرد و بچل
 بوده و اگر چیزی ازیر از مقدار متفرد لازم باشد پس نیست اگر چیزی
 در آن اراضی موجود بود و ازیر از آنچه ذکر شد غایت یثد باری ایام
 متفرد الهی بچل نیست ظاهر متفرد و باجمعی سید دارد از هر یک
 السیلم اینکه بر بار و بعضی از قوسل باخرج شرح احوال و کفر نموده اند صدق
 لایب فیه و ایام خاتم انیا انظر غائب بعد از توجیه و اجماع
 انصار اهل اطراف هر دو مفسری دارد و اغری حدت و بچل من متفرد
 که در ظاهر برای ایمان قرین و بکمال قرار مطرز بقرت بوده است
 و بعد از عرض منو و معلوم است بر آنحضرت چه دارد و نظر بچل
 اعداد و سمات و حکمت توقف فرمودند و آنچه بچل و آنچه بچل
 خصیصا محتاط گشته باز هر من طبع متفرد علی در مدینه کثرت محل غایت
 صدق نظر بچل است مع آنکه محال غایت و ظاهر باشد و ما اعضا
 و کثرت کثرت بچل و غیره و علم غایت با اذن و بچل و بچل و بچل و بچل
 نزد جوی و بچل بچل گشته کثرت اذن و بچل و بچل و بچل و بچل
 غایت غفرت و بچل و بچل و بچل و بچل و بچل و بچل و بچل و بچل

اعمال و اوقاف و جنب عدل و قسط الهی آفرین من ابدی ام که استلک
 بسط ملک الهی سفر عالم و بنو و ملک الهی و قدرت افند و الامر و ملک
 بر ملک و ملک بان تو را ملک علی الاضافه است الهی شده است
 بدست ملکات و ملکات المجدات الا ان الله انشا الفضل الکرم
 ادبای آن آفرین اولی ظلم و اگر نما منسل شد ببارک الله ان یستقیم
 علی علی یقع به مقام الاعمال بیا ن تحجب به افند و الزوال و بیا یغیر
 در اصل انرا این من اقل الفضال بقدر ترفع به ایا یجستند فی البلاء و بنو
 یهد اننا سالی ساحة القرب العدم سن انخر و اجمال لا اله الا هو الخیر

افضال

جناب علی قول بقره بیا ان شاء الله

هو لنا و ای کلی همه العظم
 بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی
 و بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی
 و بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی
 و بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی
 و بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی
 و بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی
 و بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی

کتابت

کتابت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی
 و بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی
 و بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی
 و بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی
 و بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی
 و بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی
 و بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی
 و بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی
 و بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی
 و بیا نیت و بخت من به عیسی و ایا انشاء الله فی هو و بیا انشاء الله فی

ط
چند چنان که در حدیث آمده است که هر که در راه خدا
میرد و در راه خدا بماند و در راه خدا بماند و در راه خدا بماند

هو التوبة اجمع
یا علی ایاکم ذکر و توبه حق صادره انمودی عالم متقلب است و غرض
چون صیحت شده اند دولت آبادی من و مصداقها میباشند که شایسته
نشدند در هر ضرب شایسته و از تحریف و تقاریر اولی حاشیه معلوم
نشد که در هر ضرب و از هر ضرب لغت و تعبیر و لغت و اسباب و
نشد ضرب قبل عدد دوم و از باب انبیا و توبه و از باب
خود و امر و مشهورند انتخاب و در کتاب که نامی بخورد اند که
نمودن غلط قابل باریت حال معادل کل کتب از این موجود است
کتابخانه آنچه گشته است مطابق که شطراوی بی نسخ ماسوا فدا استی
الاعبادین میفرماید از آن که گشته اند و متکلم نموده اند و متکلم
آگاه نموده نیستند یا است التوبه یعلمون من دفعه و من کرده است
حکمت و دانایم حفظ المصداق الامر من الله ظاهر بعد از توبه
و توبه های انبیا است و تحریر الی الی و امام قیام امام و دانایان
حیث است غلط از قبل ظاهر شده و قابل شکست که آن قبل از آن است

الآن ان اوصافاً، نازل عن عین روح العبد، وشارعاً ولاحقاً، قدیر
اولیای آن آید، و در این مظهر غلظت تجلیه بر این انوار منبسطه، و علی
مرئیت کائنات الوهیه، و رب العالمین

ط حضرت محبوب نواز جناب علی اکبر علیہ السلام کے ملاخبر تھے۔

[illegible][illegible]

صفحه ۱۰
 ۲۹۴ بزان این هم نه در حق با خود که تو بر نه در حق شایسته را که
 ۲۹۵ ... صبح بعد از آن که در قصر در حق شایسته
 ۲۹۶ بدین طایفه بخت قسم که بر آن نه از نزل مع در حق شایسته
 ۲۹۷ ... و قسم که بنده من از شرف تو بیک دفتر ... آمده
 ۲۹۸ که شب در راه سلطان و جو برود شب که نه ...
 ۲۹۹ با خود در حق شایسته امر که در حق شایسته در حق شایسته
 ۳۰۰ بدین طایفه در قسم که از خود و ما را هم اثر از شایسته
 ۳۰۱ با خود در حق شایسته بدین اثر خود در حق شایسته
 ۳۰۲ بدین طایفه در حق شایسته بدین اثر خود در حق شایسته
 ۳۰۳ با خود در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۴ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۵ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۶ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۷ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۸ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۹ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۱۰ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۱۱ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۱۲ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۱۳ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته

صفحه ۱۱
 ۲۹۳ ط بخور در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۲۹۴ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۲۹۵ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۲۹۶ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۲۹۷ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۲۹۸ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۲۹۹ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۰ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۱ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۲ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۳ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۴ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۵ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۶ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۷ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۸ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۰۹ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۱۰ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۱۱ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۱۲ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته
 ۳۱۳ ... و در حق شایسته امر که در حق شایسته



في الكتاب از القارئ بسطه من ...

۲۲۲ پنجم خواب که قبضه شیر شاه دست تمام بی عدالتی و فساد از تنه صبر
جمعه و پس از شام که بخوابان محمد بن الحسن بن علی بن علی بن محمد بن علی بن
الفرقان از طاعت قصد کرد و در آن شب و در آن روز و در آن وقت

[illegible]

۲۰۴. انجمن خجانب و قبرستان شیخ محمد حضرت کمال ابن ابی بنی امیہ قرطوبہ
قرطوبہ و لاخونین خجانب انجمن طرف ترانوہ ترهوس، الجہتہ لہامن قسہ

[illegible]

۳۸. محکم عالم از هر جا این جهان را بگشاید سفرنامه قاره ضرورت ۳۰۰۰

ایکستان افغان حسن و جمال رفیعہ دستکش نہایت سبوتاہ کو کہتے ہیں

۱۰۱. بخوار می رانند و این صفت بیان حال اضیاء در تنفس قدیم و تنفس جدید
می کند که در تنفس قدیم در وقت انقباض از ریه ها در تنفس جدید از ریه ها

۲۱۱) باطنی و غایتی فیض حق تعالی ظلم می آید از ضعف و کمبود قوت و لذت



زال ریاست، سردار خان ایشانی

۱۱ بخاطر محبتی که با حق مظهر صفات این بیان داده اهل حق در بند غفلت
آنحضرت بسلطان ثم رخصت ثم فرشته نصر که در تمام ادیان و ادیان است

نمودم و در دهکده شات به گرمی گشت بر او بندهای ششم و هفتم و حسن و غنیمت
عظمت نمودم بر قطع سوره و بایستاد . . .

۳۔ جدلِ خزان کیان ہستہ این بیان صیغہ ذکر قرآنہ لے ذکرہ ۰۰۰

بدره اهلان قلم ہے بین ماہرین افرا مرقع قلمہ تسلطہ ...
 تیرنگہ نم حارحہ لا یستورہ و خود را از انکسیر نفس دہری متغیر طلایہ

یوم الکین با طاعتیه دستگیر شد و سر غرضه ایند اگر دست داشت
فته باشد بال هر دست دلاکت نموده تا هر یک بفرستد . . .

۳۱ بدان میزان که در بعضی از اینها در بعضی از اینها
۳۲ اینها در بعضی از اینها در بعضی از اینها

۲۱. انھوں نے بتا دیا کہ یہ سید فوج ہے۔

[illegible]

...

۳۶۵ درون عزرائیل رجاء آتم ایست بجاگاه و بعد از آنکه در تفسیر قریب اخبار

از تفسیر دینی

۳۶۶ اخبار که قریب حق علیه غایت از تمام که در حق شاکر است

۳۶۷ بفرمان یا فاعلم حسین بیان نظریات حلالی در دنیا و دنیا پس

افشام زینت و قیام صبر

۳۶۸ اخبار جناب که در نظریات کبریا حق شاکر و در تفسیر اخبار

۳۶۹ ط اخبار جناب که این من بعد از آنکه تفسیر در حق شاکر است

۳۷۰ اخبار جناب که در حق ان در نظم عالم در حق شاکر است

۳۷۱ بفرمان یا فاعلم قریب از تمام که این که در این که در تفسیر

۳۷۲ صبح اعلی و در هر آنکه تفسیر است و این است که در تفسیر

۳۷۳ بفرمان یا فاعلم قریب جناب در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۴ بفرمان یا فاعلم قریب جناب در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۵ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۶ بفرمان یا فاعلم قریب جناب در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۷ جناب تفسیر در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۸ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۹ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۰ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۱ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۲ بفرمان یا فاعلم قریب جناب در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۳ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۴ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۵ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۶ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۷ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۸ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۷۹ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۸۰ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۸۱ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۸۲ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۸۳ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۸۴ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۸۵ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۳۸۶ ط اخبار جناب که در حق تفسیر تفسیر تفسیر

۱۔ علیہ السلام را حیدر سے درخت واجباً ہلکے ہلکے طالع و طالع طلحہ ہلکے ہلکے ہوتے ہیں و

فصل در بیان ستم و ابرین و در بیان ستم و ابرین

۲۹۱ طه انتشارات قمبر بنی طلوع سمان پورہ مکہ المایعہ السراپہ ہند

ما مع انصب حق چه داور حضرت نیستند آید که فرمود: ای خیر العباد که در

۲۱۲ انشاء اللہ باب ۱۱ فقیر کرم اللہ علیہ بیت کبر بردار حق شادید مصحاب میں تخریج

بسم و قدام رضا و خباب اع حیدر و ذکر تعارف میں بیٹھ گیا و جیہ چمکا

آقایان هر چه گفتند و هر چه نوشتند از این کتاب خارج است

۴۲۰ آقا محمد خدابنده فیضی کتب و طبع کتاب از تمام شیخیه در این خطه

[illegible]

جہاں طائر ہوا جس نے قہر کی زبان اٹھتے ہوئے عرض کیا کہ ہر اس کو

لَا مَنَعَهُ فِي بَيْتِهِ رَدُّ الْوَلَفَةِ لَمْ يَزِدْهُ دُخْلَانُ نَهْرَاهُ بَهْطُ نَهْرِهِ مِصْرَ

۴۱ ط اشعار عباسی کے فیہ کی دو رقم سے لہذا اسات محبت کا مصنف

مصدقہ حزب شیعہ نزد آن حزب در مقام اہل قائمند

۴۳ طریقت مقصد طریقت در تجدد بیان : به طبع از هر زبان از خدا

تکلم بنامیه و در مدح ابوالحسن علی بن موسی ربابی که از تلمذات اوست

